

# ترجمه مبادی العربیة<sup>۳</sup>

تألیف: معلم رشید الشرتوتی

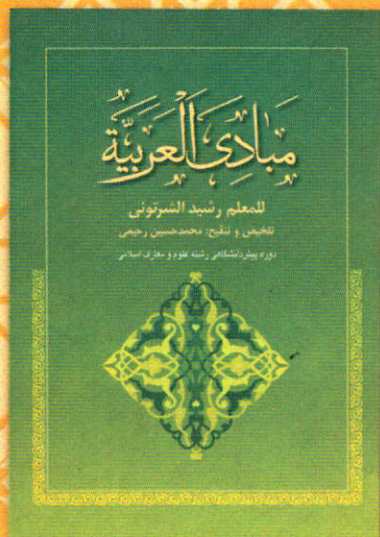
تلخیص: محمد حسین رحیمی

ترجمه: زهرا قموشی فرد

دوره پیش دانشگاهی رشته علوم و معارف اسلامی

دروس ۱ تا ۴۱

ترم اول و دوم



سرشناسه	: شرتونی، رشید، ۱۸۶۴-۱۹۰۶م.
عنوان قراردادی	: مبادی العربیة فی الصرف والنحو، فارسی، برگزیده
عنوان و نام پدیدآور	: ترجمه مبادی العربیة : پایه چهارم رشته علوم و معارف اسلامی / تالیف رشید الشرتوتی؛ تلخیص محمدحسین رحیمی؛ ترجمه زهرا قموشی فرد.
مشخصات نشر	: قزوین: سایه گستر؛ مهرگان دانش، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۷۰ص: جدول.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۳۷۴-۲۶۱-۱
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: زبان عربی -- صرف و نحو
شناسه افزوده	: رحیمی، محمدحسین، ۱۳۵۰ -
شناسه افزوده	: قموشی فرد، زهرا، ۱۳۴۹ - مترجم
شناسه افزوده	: شرتونی، رشید، ۱۸۶۴-۱۹۰۶ م . مبادی العربیة فی الصرف والنحو، برگزیده
رده بندی کنگره	: PJ۱۴۱۴۱۳۹۶۱۶۳۲۰۴۲۱۶ / ش۳۳۴
رده بندی دیویی	: ۷۵/۴۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۹۵۹۶۴۷



آدرس: قزوین، چهارراه نادری، جنب داروخانه قانون، پلاک ۳۱۰، طبقه ۲ ☎ ۰۲۸-۳۳۲۲۹۰۸۸-۳۳۲۲۰۳۰۰

## ترجمه مبادی العربیة

(پایه چهارم رشته علوم و معارف اسلامی)

- تالیف: معلم رشید الشرتوتی
- تلخیص: محمد حسین رحیمی
- مترجم: زهرا قموشی فرد
- ناشر: سایه گستر - ناشر همکار: مهرگان دانش
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۴
- قیمت: ۸۵۰۰ تومان
- شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
- لیتوگرافی و چاپ: عمران
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۷۴-۲۶۱-۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ترجمه ی مبادئ العربیة

تألیف : معلم رشید الشرتوتی

تلخیص : محمد حسین رحیمی

ترجمه: زهرا قموشی فرد

پایه چهارم رشته علوم و معارف اسلامی

دروس ۱-۴۱

ترم اول و دوم

یکی از کتابهایی که از ابتدای تأسیس رشته علوم و معارف اسلامی جز متون اصلی درس ادبیات عرب در پایه چهارم بوده است کتاب مبادی العربیه می باشد، این کتاب در سالهای متعددی که در این پایه تدریس می شد به علت وجود برخی مشکلات بارها حذفیاتی بر آن اعمال گردید تا اینکه در سال ۱۳۹۰ توسط یکی از اساتید محترم جناب آقای محمد حسین رحیمی تلخیص و تنقیح گردید و کتابی که در حال حاضر در اختیار دانش آموزان این رشته در پایه چهارم قرار می گیرد حاصل زحمات این استاد ارجمند می باشد که بسیاری از مشکلات کتاب قبلی در این کتاب بر طرف شده است، ولی با توجه به ساعت آموزشی کوتاه این کتاب در پایه چهارم، همکاران محترم مدرس این کتاب، زمان لازم و کافی جهت تدریس و تفهیم کامل دروس را به مخاطبین خود نداشته و شاید بیشتر زمان تدریس صرف ترجمه جملات و قواعد موجود در کتاب می شود و از طرف دیگر یادداشت های غلط و ناقص برخی از دانش آموزان را هم نمی توان از نظر دور داشت، لذا جهت بر طرف کردن برخی از مشکلات و اختصاص تمام ساعت تدریس به تفهیم و توضیح بیشتر مطالب درسی و همچنین جهت نیل به برخی اهداف دیگر زیر، تصمیم بر آن شد تا ترجمه کامل دروس این کتاب در اختیار دانش آموزان قرار گیرد

۱- دانش آموزان با وجود داشتن ترجمه ی کامل، بدون دغدغه و باپیش مطالعه ی دروس می توانند در یک تدریس مشارکتی و فعال با دبیر خود همکاری نمایند.

۲- با توجه به بحث کنکور سراسری که این دانش آموزان درپیش دارند لزوم دسترسی به یک کتاب حاوی درسنامه ی کامل در موضوع قواعد جهت پاسخگویی به تستهای عربی، موردسؤال دانش آموزان می باشد که با توجه به کامل بودن کتاب مبادی العربیه در بحث قواعد و در اختیار بودن ترجمه ی آن، این کتاب می تواند به عنوان کتابی مؤثر معرفی گردد.

۳- دانش آموزان پرتلاش با در اختیار داشتن ترجمه ی این کتاب و مطالعه ی دقیق آن می توانند هم در امر پاسخگویی تستهای عربی و هم پاسخگویی به سؤالات امتحانات نهایی، حتی بدون توجه به زمان بندی و بودجه بندی کتاب توسط دبیر خود، و جلوتر از برنامه ی کلاس درس، به مرور دروس پردازند.

امید وارم دانش آموزان عزیز از این کتاب که قدمی هر چند کوتاه برای رسیدن به اهداف آموزشی آنان است بهره مند گردند و جهت بهینه سازی و رفع اشکالات موجود در مجموعه، مشتاقانه منتظر انتقادات و نظرات همه همکاران محترم می باشم.

## فهرست

صفحه	قواعد	دروس
۱	جایگاه‌های رفع فعل مضارع و نصبش	درس ۱: فعل
۴	جایگاه‌های جزم فعل مضارع	درس ۲: فعل
۶	فاعل	درس ۳: مرفوعات
۱۰	نایب فاعل	درس ۴: مرفوعات
۱۰	مبتدا و خبر	درس ۵: مرفوعات
۱۲	جایگاه مبتداء و خبر	درس ۶
۱۳	ارتباط خبر با مبتدا	درس ۷
۱۵	ملحقات مبتدا و خبر	درس ۸
۱۶	اسم کان و خواهرانش	درس ۹: مرفوعات
۱۸	اسم کاد و خواهرانش	درس ۱۰: مرفوعات
۲۰	حروف مشبهه ب لیس	درس ۱۱
۲۱	خبر إنّ و خواهرانش	درس ۱۲
۲۲	لای نفی جنس	درس ۱۳
۲۳	ضمیر شأن	درس ۱۴
۲۴	مفعول مطلق	درس ۱۵: منصوبات
۲۵	مفعول به	درس ۱۶: منصوبات
۲۶	متعدی شدن فعل با بیش از یک مفعول	درس ۱۷
۲۷	اسم فعل ها	درس ۱۸
۲۸	اسم فاعل و صیغه ی مبالغه	درس ۱۹
۲۹	اسم مفعول	درس ۲۰
۳۰	اسم مفعول	درس ۲۱
۳۱	صیغه ی تعجب	درس ۲۲
۳۲	تحذیر و اغراء	درس ۲۳

۳۴	منادی	درس ۲۴
۳۷	استغاثه	درس ۲۵: منادی غیر مفرد
۳۸	ندبه	درس ۲۶: منادی غیر مفرد
۳۸	ترخیم	درس ۲۷: منادی غیر مفرد
۴۰	مفعول لأجله یا مفعول له	درس ۲۸
۴۱	مفعول فیه	درس ۲۹
۴۲	حال	درس ۳۰
۴۴	اقسام حال و ارتباطش با صاحب حال	درس ۳۱
۴۶	جایگاه حال و صاحبش و عاملش	درس ۳۲
۴۷	تمییز	درس ۳۳
۴۹	تمییز کنایات عدد	
۵۰	افعال مدح و ذم	درس ۳۴
۵۲	استثناء	درس ۳۵
۵۴	حرف جر	درس ۳۶: مجرورات
۵۵	اضافه	درس ۳۷: مجرورات
۵۷	اسمائی که به جز حالت اضافه اصلاً نمی آید	
۵۸	آنچه که به جمله اضافه می شود	
۵۹	اضافه ی لفظی	
۶۰	نعت ( صفت)	درس ۳۸ توابع
۶۵	تأکید	درس ۳۹ توابع
۶۷	بدل	درس ۴۰ توابع
۶۸	عطف	درس ۴۱ توابع
۷۰		منابع و مراجع

جایگاه‌های رفع فعل مضارع و نصبش

۱- فعل مضارع هرگاه از عوامل نصب و جزم و هرآنچه که باعث مبنی شدنش شود ، خالی باشد ، مرفوع است .

مانند : « يُثْمِرُ الشَّجَرُ »

۲- هرگاه یکی از حروف ناصبه بر فعل مضارع مقدّم شود منصوب می گردد و ( این حروف ) هشت مورد است :

« أَنْ ، لَنْ ، كَيْ يَأْتِيكَ ، لَمْ التَّعْلِيلُ ، لَمْ التَّأَكِيدُ ، حَتَّى ، فَاءِ السَّبَبِيَّةِ ، وَوَاوِ الْمَعِيَّةِ »

۳- « أَنْ » در دو جایگاه قرار می گیرد :

الف ) یکی از آن دو، درابتداء جمله است و فعلی که منصوب می شود در جایگاه رفع بوده بنا برابتدائیت (یعنی مبتداء بودن)،

مانند: « أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ » یعنی « صِيَامُكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ ».

ب) و دیگری بعد از لفظی است که دلالت بریقین ( ۱۰۰٪ ) و رجحان ( بالاتر از ۵۰٪ ) نکند.

مانند : « أَرِيدُ أَنْ أَتَعَلَّمَ » که تقدیرش چنین است : « أَرِيدُ التَّعَلَّمَ ».

ج) و اگر بر یقین دلالت کند مانند: « عَلِمَ » پس آن، « أَنْ » مخفّفه است . مانند : « علم أن

سيكون منكم مرضى » ویا بر رجحان ، مانند « ظَنَّ » پس دو وجه جایز است.

۴- همانا « لَمْ تَأَكِيدُ » که بخاطر همراه بودن دائمیش با جحد (یعنی انکار و نفی)، لام جحد

هم نامیده می شود - برای تأکید نفی بعد از کان منفی، آورده می شود.

مانند : « مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلَمَ النَّاسَ »

۵- «حتی» منصوب نمی‌کند مگر وقتی که برای تعلیل باشد، مانند: «زُرنی حتی أکرَمک»  
یا برای غایت و نهایت باشد، مانند: «سِرِ حتی تبْلِغَ الجبلِ» حرکت کن تا به کوه برسی

۶- «أو» منصوب نمی‌کند مگر وقتی که شایسته باشد جایگاهش به «إِلَّا» استثنائیه یا  
«إِلَى» انتهائیه (یعنی بتوانیم به جای «أو»، «إِلَّا» استثنائیه یا «إِلَى» انتهائیه بیاوریم)  
مانند: «عاقِبُهُ أَوْ يُطِيعَ» یا «عاقبه إلی أَنْ يُطِيعَ» مجازاتش کن تا مطیع شود.

۷- «واو معیت» و «فاء سببیه» منصوب می‌کند هر گاه باشند:

الف) مسبوق به نفی

مانند: «لا أزوُرُک و تهجرَنی» زیارت نمی‌کنم تو را تا مرا ترک کنی

ب) یا مسبوق به طلب،

مانند: «جُودوا فتسودوا» ببخشید تا سروری کنید



بیشتر بدانیم :

« أن » مطرح شده در این درس به دو قسمت تقسیم می شود:

۱- « أن » مصدری ( ناصبه )

الف) « أن » مصدری ( ناصبه ) که به صورت ظاهر، فعل مضارع را نصب می دهد. ( یعنی خود لفظ « أن » در جمله ظاهر است) مانند: « أن تصوموا خیر لکم »

ب) « أن » مصدری ( ناصبه ) که به صورت پنهان (مُضْمِر) فعل مضارع را نصب می دهد. ( یعنی خود لفظ « أن » در جمله ظاهر نیست)، و این « أن » مُضْمِر در موارد زیر است :

۱- بعد از « لام جحود » مانند : « لم یکن الله لیغفر لهم »

۲- بعد از « او » ی که به معنی « إلی » یا « إلا »

مانند : « إضربته أو یطیع » یعنی « إضربه إلا أن یطیع »

۳- بعد از « حتی » مانند : « زرنی حتی أکرّمک »

۴- بعد از « او معیت » و « فأ سببیه » مانند : « أدرس فتتجّح »

۲- « أن » مخفّفه از « أن » ثقیله

« أن » مخفّفه از « أن » ثقیله، عمل « أن » مشبهه بالفعل را در نصب مبتدا و رفع خبر انجام می دهد، و واجب است اسم آن ضمیر محذوف باشد و خبر آن محلاً مرفوع است . یعنی فعل مضارع بعد از « أن » مخفّفه، منصوب نمی شود بلکه مرفوع است .

برای تشخیص « أن » ناصبه از « أن » مخفّفه باید بدانیم که « أن » مخفّفه بعد از فعل یقین واقع می شود.

مانند : « عَلِمْتُ أَنْ یَقُومُ » به تقدیر « عَلِمْتُ أَنَّهُ یَقُومُ » دانستم که بر می خیزد.

و یا اینکه « أن » مخفّفه بعد از فعل رُجْحَان ( بالاتر از ۵۰٪ ) و یا به عبارتی دیگر بعد از فعلی که

به منزله ی فعل یقین است ، واقع می شود، مانند: « ظَنَنْتُ أَنْ یَقُومَ » گمان کردم که بر می خیزد

البته بعد از افعال رُجْحَان دو وجه جایز است یعنی هم ممکن است « أن » مخفّفه باشد و هم « أن »

ناصبه و « أن » ناصبه ارجحیت دارد .

## درس ۲ جایگاههای جزم فعل مضارع

۸- فعل مضارع مجزوم می شود هر گاه یکی از ادوات جزم قبل از آن قرار گیرد و آن ادوات دو قسم هستند، قسمتی که فقط یک فعل را مجزوم می کنند و قسمتی که دو فعل را مجزوم می نمایند.

۹- ادوات جزم یک فعل ۴ مورد است که عبارتند از « لم، لما، لام امر، لا نهی » مانند: « لم يذهب أحدٌ »

۱۰- ادوات جزم دو فعل ۱۲ مورد است که عبارتند از « إن، إذما، من، ما، مهما، أي، كيفما، متى، أينما، أيان، آئی، حیثما، مانند: « إن تكسلُ تخسرُ » و اولین فعل مضارع مجزوم را فعل شرط و دومین فعل مضارع مجزوم را جواب شرط می نامند.

۱۱- همه ی این ادوات جزم، اسم هستند بجز « إن » پس آن، حرف است و همه ی آنها مبنی هستند بجز « أياً » پس آن، معرب است بخاطر همراه بودنش با اضافه، مانند: « أى ساعةٍ تطلبنى تجدنى ». (ترجمه موسوعه النحو والصرف و الاعراب، امیل بدیع یعقوب، ص ۱۵۴)

۱۲- حق فعل شرط این است که بر جواب شرط مقدم باشد. و اینکه فعل خبریه و متصرف باشد و اما جواب شرط مقید به چیزی نمی شود.

۱۳- فعل شرط و جواب شرط:

الف) هر دو فعل متفق هستند

یا دو فعل مضارع، مانند: « إن تصبرَ تظفرُ »

یا هر دو فعل ماضی، مانند: « إن صبرتَ ظفرتَ »

ب) و گاهی دو فعل مختلف هستند، (یکی ماضی یکی مضارع)

مانند: « إن صبرتَ تظفرُ »

فائده: اگر فعل شرط و جواب شرط هر دو مضارع باشند جزم هر دوی آنها واجب است؛ و اگر هر دو ماضی محلاً مجزوم هستند، و وقتی فعل شرط ماضی و جواب شرط مضارع باشد جزم مضارع و رفع آن هر دو جایز است.

۱۴- اسماء شرط همه در صدر کلام قرار می گیرند پس ماقبل آنها نمی تواند در آنها عمل نماید مگر اینکه حرف جر باشد مانند: «بِمَنْ تَذْهَبُ أَذْهَبُ» یا مضاف باشد مانند: «كُتَابَ مَنْ تَقْرَأُ أَقْرَأُ»

پس اگر غیر از اینها در اسماء شرط عمل نماید، عمل آنها باطل می شود و از شرطیت خارج شده و فعل مضارع بعد از آنها مرفوع شود، مانند: «إِنَّ مَنْ يَطْلُبُ يُجِدُ»

فائده: هرگاه ادوات شرط بعد از حرف جر یا مضاف واقع شود محلاً مجرور هستند و اگر به اسم زمان و اسم مکان دلالت نماید، بنا بر ظرفیت منصوب و متعلق به فعل شرط هستند، مانند: «مَتَى تَجْلِسُ أَجْلِسُ» هر وقت بنشینی می نشینم  
«أَيْنَمَا تَجْلِسُ أَجْلِسُ» هر کجا بنشینی می نشینم  
و اگر بر مصدر وارد شود مفعول مطلق است، مانند: «أَيَّ ضَرْبٍ تَضْرِبُ أَضْرِبُ»  
و اگر بعد از آن، فعل لازم واقع شود پس مبتدائی است که خبرش، فعل شرط و جواب آن است. مانند: «مَنْ يَجْلِسُ أَجْلِسُ مَعَهُ»

مبتداء خبر

و اگر بعد از آن، فعل متعدی واقع شود پس مفعول به، است، مانند «مَا تَأْكُلُ أَكُلُ»  
اسماء استفهام در این توضیحات مانند آن (اسماء شرط) هستند.

۱۵- «فاء» در پنج مورد بر جواب شرط وجوباً داخل می شود :

۱) هرگاه بر جواب شرط «قد» یا «سین» یا «سوف» وارد شود

مانند : « من مدحک بما لیس فیک فقد ذمک »

۲) هرگاه جواب شرط بوسیله ی «ما» یا «لن» منفی شود ،

مانند : « إن جاءنی ضیفٌ فما أطردهُ أو فلن أطرده »

۳) هرگاه جواب شرط فعل جامد باشد، مانند : « إن أساءُوا فیئسَ ما فعلوا »

۴) هرگاه جواب شرط فعل طلب باشد، مانند : « إن سقطَ عدوک فلا تشمت به »

۵) هرگاه جواب شرط جمله اسمیه باشد، مانند : « مهما أردت فإنی مستعدٌ لقضائه »

۱۶- جایز است «فاء» بر جواب شرط داخل شود وقتی که جواب شرط مضارع مثبت باشد :

مانند « من یحسن إلی الفقیر فیحسنُ اللهُ إلیه »

و داخل شدن « فاء » بر جواب شرط در غیر جایگاههایی که ذکر کردیم ممنوع است .

۱۷- فعل مضارع بوسیله « إن » پنهان ، وجوباً مجزوم می شود وقتی در جواب طلب با همه

ی انواعش باشد . (انواع طلب عبارت است از امر ، نهی ، ترجی ، عرض و تحضیض) به جز

نفی به شرط آنکه جواب ، خالی از « فاء » و « واو مسبب » از آنچه قبلش است، باشد.

مانند : « تُبْ إلی اللهُ تخلصُ »

امر ( طلب ) جواب طلب، مجزوم

### درس ۳ مرفوعات (فاعل)

۱۸- فاعل اسم مرفوعی است که فعل تام ، معلوم یا شبه آن ( شبه فعل ) بر آن (فاعل) مقدم و به

آن اسناد داده شده باشد ، مانند : « نَبَغَ الدرسُ »

فائده : شرط است که فعل مقدّم باشد و اگر فعل مؤخر از اسم باشد، آن اسم مبتداء است و دیگر اینکه فعل باید تام باشد، زیرا اسم مرفوع پس از افعال ناقصه، اسم آنها نامیده می شود نه فاعل، و منظور از «شبه فعل»، مصدر، اسم فاعل، اسم تفضیل، صفة مشبیه، صیغه ی مبالغه، و اسم فعل است.

بیشتر بدانیم: (اسم فعل : اسمی که معنای فعل بدهد. مانند : هیهات ، أفّ، إلیک) و دیگر اینکه فعل باید معلوم باشد، زیرا اسم مرفوع پس از فعل مجهول نایب فاعل نامیده می شود.

۱۹- فاعل دو قسم است : ۱- اسم ظاهر مانند : « مَشَى الْقَائِدُ » ۲- ضمیر، و آن یا مذکور است مانند:

« تاء و واو » از قول تو « ذهبْتُ و ذهبوا » یا مستتر است مانند : « الْقَائِدُ مَشَى » ( هو مستتر در مشی )

فائده : (در تقسیم بندی دیگری) فاعل یا اسم صریح است همانطور که دیدی، یا اسم مؤول به صریح است، فاعل مؤول به صریح مصدری است که از موصول حرفی و صله ی آن ساخته شود؛ مانند : « بلغنی أَنک ناجحٌ » یعنی نجا حُک

۲۰- هرگاه فاعل اسم ظاهر، مننی یا جمع باشد علامت مننی و جمع به عاملش ( فعلش ) ملحق نمی شود برای اینکه فعل، جز به یک فاعل اسناد داده نمی شود، گفته می شود: « ذهبَ أَخواک » گفته نمی شود: « ذهباً أَخواک »

۲۱- هرگاه فاعل مؤنث حقیقی باشد واز فعلش فاصله نداشته باشد، آوردن فعل به صورت

مؤنث ( همراه با تاء تأنیث ) واجب است . مانند : « تَعَلَّمَتِ الْفَتَاةُ »

و جایز است ترک آن ( نیاوردن تاء تأنیث )

۱- هرگاه فاعل مؤنث مجازی باشد، مانند : « طَلَعَتْ يَوْمَ الْيَوْمِ الشَّمْسُ »

۲- یا هرگاه فعل به فاعل متصل نباشد یعنی فاصله داشته باشند، مانند: «جاء یا جاءتِ الْيَوْمَ أَخْتَنَا »

۳- یا هرگاه فعل جامد باشد ، مانند : « نَعِمَ الْجَارِيَةُ »

(در همه ی این موارد ) إلحاق تاء تأنیث شایسته تر است. مانند : « سافرتِ الْيَوْمَ أَخْتَنَا »

فوائد : به جدایی تاء از فعل اختیار داده می شود هر گاه فعل از فاعلش فاصله

داشته باشد بوسیله ی « إِلَّا » یا « غَيْرَ » یا « سِوَى » مانند: « مَا صَامَ إِلَّا الْمُتَعَبِدَةُ ».

برای اینکه فاعل در حقیقت محذوف است و تقدیرش چنین است « مَا صَامَ

أَحَدٌ » و هرگاه فاعل ضمیر مؤنث باشد ملحق شدن تاء تأنیث به فعل عمومیت دارد.

(عمومیت دارد یعنی فرقی نیست بین مؤنث حقیقی و یا مؤنث مجازی که مرجع

این ضمیر مؤنث که فاعل شده و همچنین فرقی در این که فعل جامد باشد یا

متصرف ، نیست)، مانند : « الشَّمْسُ طَلَعَتْ » و « الْمَعْلَمَةُ ذَهَبَتْ »

۲۲- هرگاه فاعل اسم ظاهر، مثنی یا جمع سالم باشد فعل آن مانند فعل فاعل مفرد می

آید پس گفته می شود : « صَلَّى الْمُؤْمِنُونَ » و « صَلَّتِ الْمُؤْمِنَاتُ » همانطور که گفته می شود :

« جَاءَ الْمُؤْمِنُ » و « جَاءَتِ الْمُؤْمِنَةُ »

۲۳- جایز است إلحاق تاء تأنیث یا ترک آن هر گاه فاعلِ اسم ظاهر:

الف - اسم ملحق به جمع سالم باشد مانند: «البنات ، البنین»

ب - یا جمع مکسر باشد مانند: «الجواری»

ج - یا اسم جمع باشد مانند: «النساء»

د - یا شبیه جمع باشد مانند: «الشجر»

گفته می شود: «إبتسمَ أو إبتسمتِ البنونَ أو البناتُ» همین طور تا آخر

۲۴- اصل در فاعل این است که بعد از فعل و مقدم بر مفعول باشد

مانند: «کتبَ التلمیذُ فرضه»

۲۵- در سه جایگاه مقدم شدن فاعل بر مفعول واجب است: (فاعل + مفعول) وجوباً

۱- هر گاه اعراب هر دوی آنها مخفی باشد (اعراب ظاهری نداشته باشند)،

مانند: «کرمَ اَبی عمی»

۲- هر گاه مفعول محصور در فاعل باشد، مانند: «ما حصدَ الزارعُ إلا القمحَ»

۳- هر گاه فاعل ضمیر متصل باشد، مانند: «جنینا الثمرَ»

۲۶- در سه جایگاه مقدم شدن مفعول بر فاعل واجب است: (مفعول + فاعل) وجوباً

۱- هر گاه فاعل محصور باشد: «ما هدَّبَ الناسَ إلا الدینُ القویمُ»

۲- هر گاه مفعول ضمیر متصل و فاعل اسم ظاهر باشد، مانند: «أفادنی کلامُکَ»

۳- هر گاه ضمیر مفعول، به فاعل متصل شود،

مانند: «زانَ الشجرَ زهرُهُ» زینت داده است درخت را شکوفه هایش

۲۷- در سه جایگاه مقدم شدن مفعول بر فعل و فاعل واجب است:

(مفعول + فعل و فاعل) وجوباً

۱- هر گاه مفعول در صدر کلام باشد، مانند: «من رأیتَ»

۲- هر گاه فعل بعد از فای جزائیه و در جواب «أما» باشد فعل مفعول مقدم دیگری نداشته باشد ، مانند: «أما الیتیم فلا تقهر»

۳- هر گاه مفعول ضمیر منفصل باشد ، مانند : «إيّاك نعبد»

فائدة: فاعل لفظاً مجرور است با إضافة شدن مصدر به آن (فاعل) یا بوسیله «باء» یا «من» یا «لام» و محلاً مرفوع است، مانند: «أعجبنى ضرب زيد عمروا» یا «كفى بالعلم حلية» یا «ما ياتيه من رسول الا كانوا به يستهزئون»

#### درس ۴ نایب فاعل

۲۸- نایب فاعل عبارت است از مفعول به ی که فاعلش حذف شده باشد و آن مفعول ، جای آن فاعل را گرفته باشدو در این حال فعل از صیغه معلوم به صیغه مجهول تغییر می کند .  
مانند: «فُرِعَ جَرَسُ الْعِيدِ»

۲۹- اگر فعل ، متعدی به بیش از یک مفعول باشد ، مفعول اول بعنوان نایب فاعل، مرفوع می شود و بقیه ی مفعول ها به حال نصب خود باقی می مانند : «أعطى الفقيرُ ثوباً»

تنبیه : هرگاه مفعول به ، ضمیر باشد (در هنگام مجهول کردن ) صیغه ی ضمیر را مشخص می کنیم سپس به فعل مجهول مناسب در همین صیغه تبدیل می نماییم. مانند : «اكرمتى هند» در این جمله ضمیر «ی» مفعول به است و متکلم وحده می باشد پس صیغه فعلش «اكرمتُ» و مجهولش «اكرمتُ» است.

#### درس ۵ مبتداء و خبر

۳۰- مبتدا اسم مرفوعی است خالی از عوامل لفظی که به آن اسناد داده شد باشد.



و خبر عبارت است از آنچه به مبتدا اسناد داده شده باشد و تمام کننده ی معنای آن باشد،  
مانند: «العلم مفید»

فائدة: مبتداء یا اسم صریح است همانطور که دیدی و یا اسم مؤول به صریح است ،  
مانند: «أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ» یعنی صیامکم خیر لکم.

۳۱- اصل در مبتدا این است که معرفه باشد تا خبر دادن از آن مفید فایده باشد .

اما اگر نکره مفید فایده باشد ابتداء به آن جایز است .

۳۲- نکره مفید فایده است هر گاه که خاص یا عام باشد .

۳۳- نکره خاص (مُخَصَّصَه) می شود: ( مبتدا ی نکره )

۱- با داشتن صفت، مانند: «صَدِيقٌ مُخْلِصٌ زارنا»

۲- مضاف واقع شدن ( مضاف الیه گرفتن ) ، مانند: «تَوْبٌ قَطِنٍ عندی»

۳- یا با عمل کردن در ما بعدش ، مانند: «رَغْبَةٌ فِی الْخَيْرِ خیر»

۴- یا با تصغیر ، مانند: «كُتِبَ هَدْبٌ أَخْلَاقِي»

۳۴- نکره عام می شود :

۱- اگر مقصود از آن عموم افراد آن باشد ، مانند «كُلٌّ یَمُوتُ»

۲- یا اگر واقع شود بعد از استفهام، مانند: «هَلْ أَحَدٌ فِی الدارِ»

۳- یا اگر واقع شود بعد از نفی، مانند: «مَا جَاهِلٌ بَيْنَنَا»

فائده : برای ابتدا به نکره موارد دیگری هم ذکر کرده اند مثل :  
 واقع شدن آن بعد از ظرف یا جار و مجرور، مانند : « عندی مالٌ » یا « لی مالٌ »  
 یا دعا ، مانند : « سلامٌ علیکم »  
 و غیره که در کتابهای مفصل نحو، مذکور است .

۳۵- اصل در خبر این است که نکره باشد زیرا وصف مبتدا است. اماگاهی خبر معرفه می آید  
 و این در حالی است که مبتدا معرفه باشد، مانند : « هذا رفیقنا »

### درس ۶ جایگاه مبتدا و خبر

۳۶- اصل در مبتدا این است که مقدم باشد ، و اصل در خبر این است که مؤخر باشد اما گاهی  
 از این اصول عدول می شود.

۳۷- مقدم شدن خبر بر مبتدا در ۴ جایگاه واجب است : ( خبر + مبتدا) و جوباً

۱- هر گاه خبر ظرف یا جار و مجرور و مبتدا نکره باشد، مانند : « لی أملٌ »

۲- هر گاه خبر اسم استفهام باشد ، مانند: « کیف أنتَ ؟ »

۳- هرگاه مبتدا محصور به « إلا » یا « إنّما » باشد ( خبر بر آن مقدم می شود)،

مانند : « ما عادلٌ إلا اللهُ »

۴- هر گاه مبتدا شامل ضمیری باشد که به خبر برگردد. مانند : « فی المدرسة رئیسها »

۳۸- مقدم شدن مبتدا بر خبر در ۳ جایگاه واجب است : ( مبتدا + خبر) و جوباً

۱- اگر مبتدا از کلمات لازم الصدر باشد مثل:

✓ « ما تعجّبه » ، مانند : « ما أجملَ السماءَ » و

✓ « کم خبریه » ، مانند « کم شجرة فی حقلنا » و

✓ « اسم شرط واسم استفهام » ، مانند: « من یرحم الفقیر یرحمه اللهُ » یا « من عندک؟ »

۲- هر گاه مبتدا و خبر در معرفه و نکره بودن مساوی باشند و قرینه ای برای بیان مراد و مقصود نباشد، مانند: «أخوك رقيقی»

۳- هر گاه خبر محصور به إلا یا إنما باشد، مانند: «إنما الإجتهاؤ محمودٌ» یا

۴- خبر دارای «فاء» جزاء باشد، مانند: «الذی یزرعُ الأرضَ فَله غلَّتْها»

## درس ۷ ارتباط خبر با مبتدا

وقتی که مبتدا و خبر بخاطر اسناد با هم مرتبط هستند و خبر جزئی است که شنونده از آن استفاده می کند و همراه مبتدا کلام تامی می سازد، از باب ضرورت ارتباط خبر با مبتدا واجب است و آن ارتباط یا بوسیله ضمیر ظاهر است که به مبتدا بر می گردد یا بوسیله ضمیر مستتر یا بوسیله ضمیر مقدر یا غیر این هاست از ارتباط های لفظی یا معنوی و براین اساس مرجع همه ی این قواعد شرطهایی است که در خبر وجود دارد.

۳۹- خبر بر سه گونه است: مفرد، جمله، شبه جمله

فائده: خبر مفرد بر دو گونه است: جامد و مشتق؛ و منظور از مشتق، اسم فاعل، اسم مفعول، اسم تفضیل و صفت مشبهه است و خبر جمله هم دو نوع است؛ اسمیه و فعلیه و خبر شبه جمله هم دو نوع است؛ ظرف و جار و مجرور.

۴۰- هرگاه خبر مفرد، مشتق باشد دارای ضمیری است که به مبتدا باز می گردد،

مانند: «العلمُ نافعٌ» یعنی «نافعٌ هو»

و وقتی که خبر، جامد باشد دارای ضمیر نیست، مانند: «الصمتُ زینٌ و السکوتُ سلامَةٌ»

۴۱ - هرگاه خبرمفرد، دارای ضمیر عائدی باشد که به مبتدا باز گردد، مطابقتش در همه ی احوال با مبتدا واجب است . مانند : « مریم قائمهٌ و الولدان قائمان » و به همین ترتیب و وقتی که خبر ، اسم جامد باشد مطابقت لازم نیست، مانند : « علیٌ اسدٌ ، فاطمةٌ اسدٌ »

۴۲ - اصل در خبر بصورت جمله، این است که خبریّه باشد، چه در جمله اسمیه یعنی جمله ای که با اسم آغاز می شود ، مانند : « الظلمُ عاقبتهٌ وخیمٌ » چه در جمله ی فعلیّه یعنی جمله ای که با فعل آغاز می شود، مانند : « العدلُ یثبتُ أركانَ الممالک »

۴۳ - جمله ای که خبر واقع می شود احتیاج به ضمیری دارد که آن را به مبتداء ارتباط دهد. و این ضمیر یا بارز است، مانند : « العالمُ مقامُهُ رفیعٌ » یا مستتر است ، مانند : « العلمُ یرقیُّ الأممُ » ( هو مستتر در یرقی ) یا محذوف است ، مانند : « اللؤلؤُ متقالٌ بدینارٌ » یعنی متقالٌ منه

۴۴ - شبه جمله ای که خبر واقع می شود یا باید دارای صفت باشد یا دارای فعل محذوفی باشد که ظرف یا جارومجرور متعلق به آن باشد و در حقیقت آن فعل محذوف ، خبر است . مانند : « الورقاءُ فوقَ الشجرةِ » یعنی كائنةٌ یا تكونُ . ( الورقاءُ كائنةٌ فوقَ الشجرةِ یا الورقاءُ تكونُ فوقَ الشجرةِ )

۴۵ - هرگاه مبتدا ، سببی برای خبر باشد به منزله اسم شرط است و خبر به منزله ی جواب آن و به این دلیل دخول « فاء جزاء » بر خبر جایز است همانطور که بر جواب شرط داخل می شد به شرط آنکه خبر متأخر باشد، مانند : « الذی تأتونه من خیرٍ فهو ذخرٌ لکم »

اسم شرط = مبتدا  
خبر

## درس ۸ ملحقات مبتدا و خبر

۱- در حذف هر یک از مبتدا یا خبر

۴۶- جایز است مبتدا، اگر قرینه ای در جمله دارد، حذف شود.

مانند: «الدرسُ الأوَّلُ» یعنی هذا الدرسُ الأوَّلُ

۴۷- درسه جایگاه واجب است مبتدا حذف شود:

• هرگاه خبرش مصدر و بدل از لفظ آن و جانشین آن باشد

مانند: صبرٌ جمیلٌ «یعنی صبری صبرٌ جمیلٌ»

• در باب «نعم و بئس» اگر گفته شود که مخصوص خبر است نه مبتدا،

مانند: «نعم الأزهارُ أزهارُ الربیعِ» یعنی هی أزهار الربیعِ

• هرگاه خبر صریح و در قسم باشد (یا به عبارتی دیگر جواب قسم جانشین مبتدا شده

باشد) مانند: «فی ذمَّتِی لأفعلنَ» یعنی فی ذمَّتِی یمینٌ

۴۸- جایز است خبر حذف شود هرگاه قرینه ای برای آن باشد و این امر غالباً در موارد زیر

است:

• بعد از إذا فجائیه، مانند: «أفقتُ فإذا الفجرُ» یعنی الفجرُ طالعٌ

• یا در جواب استفهام، مانند: «أبوك» در جواب کسی که گفت: «مَنْ عندك؟»

۴۹- واجب است خبر حذف شود هرگاه چیزی جانشین آن شده باشد و آن در سه مورد است:

• جواب «لولا»، مانند: «لولا العدلُ لفسدت الرعیة» یعنی لولا العدلُ موجودٌ

• ظرف و جار و مجرور، مانند: «أبوك عندك یا فی الدارِ»

جواب قسم صریح، (قسم صریح یعنی لفظی که فقط برای قسم بکار می رود) مانند:»

لعمری لأفعلنَ» یعنی لعمری قسمٌ.

۲- ضمیر فصل یا عماد

۵۰- ضمیر فصل، ضمیر منفصل مرفوعی است که محلی از اعراب ندارد و برای تشخیص خبر از توابع بین مبتدا و خبر آورده می شود. مانند: «أخوك هو العالم» پس اگر ضمیر فاصل نبود شنونده گمان می کرد که «العالم» صفت أخوك است نه خبر آن

۵۱- حکم ضمیر فصل یا عماد در مذکر و مؤنث این است که مطابق ماقبلش صرف شود . شرط آوردن آن ، این است که هر یک از مبتدا و خبر معرفه باشند،

مانند: «الصادقون هم المفلحون»

یا مثل معرفه باشند مانند : « ليس أحدٌ هو أعلم من أخيك»

### درس ۹ اسم کان و خواهرانش

۵۲- «کان» فعلی است که بر مبتدا و خبر داخل می شود: و مبتدا ، مرفوع واسم آن (اسم کان) نامیده می شود و خبر، منصوب و خبر آن (خبر کان) نامیده می شود: مانند : «کان اللهُ علیماً حکیماً»

۵۳- دوازده فعل یافت می شود که عمل «کان» را انجام می دهد و آنها عبارتند از :

«أصبح، أضحى، ظلّ، بات، أمسى، مازال، ما برح، ما انفك، ما فتى، مادام، صار و ليس»  
و به اینها افعال ناقصه گفته می شود برای این که فقط با مبتدا، معنای آنها کامل نمی شود بلکه نیاز به خبر هم دارند. ( علت اینکه می گویند ناقصه این نیست که کاملاً صرف نمی شود چون افعالی مثل «کان» و «صار» در ماضی صرف می شوند، بلکه برای این است که فقط با مبتدا، معنای آنها کامل نمیشود بلکه نیاز به خبرشان که منصوب است هم دارند.)

فائده: معنای «کان» اتصاف مخبر عنه (مبتدا) به خبر، در گذشته است و معنای أصبح، أضحى، ظلّ، بات و أمسى، اتصاف مبتدا به خبر در صبح و ظهرو روز و شب و عصر است. و معنای «ليس» نفی است و معنای «صار» تحول و انتقال است و معنای «مازال، ما برح، ما انفك، ما فتى» ملازمت خبر به مبتدا، و معنای «مادام» استمرار خبر است. علاوه بر اینکه «أصبح، کان، أضحى، ظلّ، بات، أمسى» گاهی به معنای «صار» بکار برده می شوند .

۵۴- افعال ناقصه سه قسم هستند :

اول : افعالی که به صورت کامل صرف می شوند و آنها عبارتند از:

«کان، أصبح، أضحى، أمسى، ظلَّ، بات و صار»

دوم : افعالی که اصلاً صرف نمی شوند و آنها عبارتند از : لیس، مادام

سوم : افعالی که به صورت ناقص صرف می شوند و آنها عبارتند از : ما زال و أخواتها، که از ماضی اینها جز فعل مضارع مشتق نمی شود.

دو فائده : ۱- هر چه از این افعال صادر می شود عمل ماضی آنها را انجام می دهد غیر از مصدرشان ، که به اسمش اضافه می شود. پس اسم، لفظاً مجرور ، و محلاً مرفوع می گردد. مانند : « رأيتُ صيرورةَ الخشبِ رماداً »

۲- این افعال بدون هیچ شرطی عمل می کنند، به جز « زال، برح، فتنى، انفك، » اینها عمل نمی کنند به جز زمانی که قبل از آنها نفی یا نهی یا استفهام إنکاری یا دعا بیاید و در این حالت ، دعا جز بوسیله ی « لا » نباید باشد.

۵۵- اسم در این باب با فعل ناقص مانند فاعل است با فعل تام از نظر التزام تأخیر (یعنی مؤخر بودن فاعل نسبت به فعل ) و مفرد بودن عامل ( فعل ) و غیره .

اسم با خبر در این باب مانند مبتدا با خبر است از نظر معرفه و نکره و مقدم و مؤخر بودن.

۵۶- اگر خبر افعال ناقصه فعل باشد، واجب است که به صورت فعل مضارع باشد ،

مانند : « كان الأستاذُ يلقي دروسه على تلامذته »

گاهی بعد از « كان ، أصبح ، أضحى ، أمسى ، ظلَّ و بات » فعل ماضی همراه با قد می آید.

( خبری که فعلیه باشد ) ، مانند : « كان الولد قد نجح »

۵۷- « كان » از ۳ جهت از سایر این افعال ممتاز است :

۱- بین «ما» و فعل تعجب بطور قیاسی اضافه می شود، مانند: «ما كان أحسنَ الرياضِ»

۲- جایز است همراه با اسمش بعد از «إن» و «لو» شرطیه برای تخفیف، حذف شود،

مانند: «الناس مجزيون بأعمالهم إن خيراً فخير و إن شراً فشر» یعنی إن كان عملهم خيراً

« لا يأمنُ الدهرَ ذو بغيٍ ولو ملكاً » یعنی لو كان ذو البغي ملكاً

۳- اگر قبل از «كان» نفی بیاید بر سر خبر آن «باء» افزوده می شود.

مانند: « ليس اللهُ بظلامٍ للبعيد »

۵۸- جایز است بر سر خبر «ليس»، «باء» افزوده شود، مانند: « ليس اللهُ بظالمٍ »

### درس ۱۰ اسم کاد و خواهرانش

۵۹- «کاد» فعلی است که بر مبتدا و خبر داخل می شود و عمل «کان» را انجام می دهد

یعنی مبتدا را رفع می دهد که اسم آن نامیده می شود و خبر را منصوب می کند که خبر آن نام

گذاری می شود مانند: « كَادَ الْمَطْرُ يُنْزِلُ »

۶۰- أفعال زیادی یافت می شوند که عمل «کاد» را انجام می دهند و أخوات «کاد» نامیده

می شوند، مشهورترین آنها در کاربرد عبارتند از «أوشك، عسى، شرع، أنشأ، طفق، جعل، إبتدأ و قام»

فائده: «کاد» و أخوات آن بر سه گونه اند:

اول: افعالی که بر نزدیکی وقوع خبر دلالت می کنند و آنها عبارت هستند از «کاد» و

أوشك»

دوم: افعالی که بر امید وقوع خبر دلالت می کنند و آن عبارت است از «عسى»

سوم: افعالی که بر شروع وقوع خبر دلالت میکنند و آنها عبارت هستند از «شرع» و خواهرانش

وبه همه ی این افعال، « افعال مقاربه » گفته میشود و این از باب تسمیه کل به مناسبت جزء

است.



۶۱- در خبر افعال مقاربه شرط است :

۱- اینکه مضارع باشد ، مانند : « شرعَ الشاعرُ يُنشدُ »

۲- اینکه ضمیری مرفوع در خبر باشد که به اسم آن برگردد ،

مانند : « كَادَ البیتُ یسقطُ »

۳- اینکه خبر متأخر از این افعال باشد هرگاه که خبر همراه « آن » مصدریه است.

۶۲- از افعال مقاربه ، فعلی که خالی بودنش از « آن » ناصبه غالب است ، « کاد » می باشد.

و از این افعال ، فعلهایی که خالی بودنش از « آن » ناصبه واجب است ، « شرع » و اخوات آن است.

و از این افعال ، فعلهایی که همراه بودنش با « آن » ناصبه غالب است ، « عسی ، اوشک » می باشد.

۶۳- همه ی افعال مقاربه جامدند بجز « کاد و اوشک » که از آنها فعل مضارع مشتق می شود ،  
مانند : « یکادَ البرقُ یخطفُ أبصارهم »

۶۴- « عسی و اوشک » افعال تام هستند هر گاه به مصدر تشکیل شده از « آن » و فعل ، اسناد داده شوند مانند : « عسی أن یعودَ الرسولُ »

فائده : فعل در اینجا به همراه « آن » در جایگاه رفع است زیرا فاعل برای عسی می باشد ، و فاعل فعل مضارع ، اسمی است که بعد از آن است.

## درس ۱۱ حروف مشبّهة بـ « لیس »

۶۵- حروف مشبّهة بـ « لیس » سه حرفند و عبارتند از « ما، لا، لات »

فائده: این حروف به خاطر مشابهت در نفی، به « لیس » پیوسته اند.

۶۶- حرف « ما » به سه شرط عمل « لیس » را انجام می دهد :

- ۱- اینکه خبر و معمولش بر اسم آن مقدم نشود .
- ۲- اینکه بعد از « ما »، « إن » افزوده نشده باشد.
- ۳- اینکه خبرش بوسیله « إلا » نقض نشده باشد مانند « ما الکسلانُ محموداً »

فائده: خبر « ما » جایز است که همراه « باء » زائد باشد. مانند : « وما دارُ الفناءِ لنا بِدارٍ »

۶۷- « لا » به سه شرط عمل می کند :

- ۱- اینکه اسم آن بر خبر و معمولش مُقَدَّم باشد .
- ۲- اینکه خبرش بوسیله « إلا » نقض نشده باشد.
- ۳- اینکه هر دو معمولش نکره باشد . مانند : « لا رجلٌ حاضراً »

فائده: عمل حروف مشبّهة بـ « لیس » اگر خبرش بوسیله خود « إلا » نقض شده باشد، باطل می شود، اما اگر خبرش بوسیله چیزی به معنای « إلا » نقض شده باشد، باطل نمی شود و خبر معمول آن است، مانند : « ما صدیقنا غیر صادقٍ »

۶۸- در عمل « لات » شرط است که:

- ۱- اسم و خبرش از اسم های زمان باشند مانند : « الحین الساعة والأوان » و غیره
- ۲- و ناچار از حذف اسم آن هستیم، مانند: « لات ساعة توبة » یعنی « لات الساعة ساعة توبة »

## درس ۱۲ خبرِ اِنَّ و خواهرانش

- ۶۹- حروف مشبّهة بالفعل شش حرفند و عبارتند از «اِنَّ، اَنْ، كَأَنَّ، لَكِنَّ، لَعَلَّ، لَيْتَ»  
۷۰- عمل حروف مشبّهة بالفعل این است که بر سر مبتدا و خبر داخل می شوند و مبتدا را منصوب کرده و اسم خود می نامند و خبر را مرفوع نموده و خبر خود می نامند، مانند: «اِنَّ اللَّهَ عَادِلٌ»

فائده: به خاطر وجود معنای فعلی این حروف، مشبّهة بالفعل نامیده شدند، «اِنَّ» و «اَنْ» دارای معنای تأکید و «كَأَنَّ» دارای معنای تشبیه و «لَكِنَّ» دارای معنای استدراک و «لَيْتَ» تمنّی (طلب حصول ناممکنات) و «لَعَلَّ» ترجّی (امید داشتن یا امیدوار بودن در ممکنات) می باشند.

- اما هر گاه خبر، ظرف یا جار و مجرور، و اسم آن معرفه، یا نکره ای باشد که ابتداء به آن جایز باشد مقدم شدنش جایز است. مانند: «اِنَّ عِنْدَ اللَّهِ الثَّوَابَ»  
۷۲- مقدم شدن خبر «اِنَّ» و خواهرانش بر اسمش واجب است هر گاه:  
۱- خبر ظرف یا جار و مجرور باشد و اسم نکره مخصوصه نباشد مانند: «اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»  
۲- یا اینکه اسم مشتمل بر ضمیری باشد که به خبر باز می گردد. «اِنَّ فِي الدَّارِ صَاحِبَهَا»  
۷۳- هر گاه «ما» حرفیه ای که موصوله و مصدریه نباشد به آخر این حروف ملحق شود از عمل بازمی دارد و مابعدش (اسم) را بنا بر ابتدائیت و خبریت مرفوع می نماید.  
مانند: «اِنَّمَا اللَّهُ وَاحِدٌ»

فائده: هر گاه عمل «اِنَّ» و خواهرانش لغو شود، اختصاص آنها به اسمها از بین می رود و بر افعال هم داخل می شوند. مانند: «اِنَّمَا يُوْحَىٰ اِلَىٰ اِنَّمَا الْهَكْمَ اِلَهٍ وَاحِدٌ»

۷۴- هرگاه « أَنْ » و « كَأَنَّ » مخففه شوند اسم آنها، ضمیر شأن محذوف و خبر آنها، جمله است که بعد از آن دو قرار می گیرد. مانند: « عَلِمْتُ أَنَّ الْفَرْجَ قَرِيبٌ » و « كَأَنَّ لَمْ يَأْتِ أَحَدٌ »  
 ۷۵ - هر گاه « لَكِنَّ » مخففه شود عمل آن باطل شده و جایز است با حرف ( و ) همراه شود تا با « لَكِنَّ » حرف عطف اشتباه نشود، مانند: « ذَهَبَ الزَّائِرُونَ وَ لَكِنَّ أَبُوكَ بَاقٍ »

۷۶- همزه در « أَنْ » مفتوح می گردد اگر بتوان بجای جمله ی بعد از آن مصدری قرار داد که:

- یاد در محل رفع باشد مانند: « سَرَّيْتُ أَنَّكَ نَابِعٌ » یعنی « تُبَوِّغُكَ »
- یا در محل نصب باشد مانند: « عَرَفْتُ أَنَّكَ نَاصِحٌ » یعنی « نَجَاحَكَ »
- یا در محل جر باشد مانند: « عَجِبْتُ مِنْ أَنَّكَ ذَاهِبٌ » یعنی « مِنْ ذَهَابِكَ »
- و همزه در « إِنَّ » مکسور می شود درجایی که نتوان بجای جمله ی آن مصدر قرار داد. مانند: « قُلْتُ إِنَّكُمْ آلِهَةٌ »

### درس ۱۳ لا نفی جنس

۷۷- لا نفی جنس عمل « إِنَّ » را انجام می دهد یعنی اسم را منصوب و خبر را مرفوع می نماید مانند: « لا رجلٌ في الدارِ »

فائده: لای نفی جنس نامیده می شود چون که همه جنس به تقدیر « مِنْ » بعد از آن نفی می شود بنابراین وقتی گفتی « لا رجلٌ في الدارِ » جایز نیست که بگویی « بل رجلان » برخلاف « لا » عمل کننده ی عمل لیس، پس صحیح است بعد از آن گفته شود « بل رجلان ».

۷۸- با پنج شرط « لا » عمل « إِنَّ » را انجام می دهد:

- ۱- نفی جنس کلی باشد یعنی عموم جنس را در بر می گیرد.
- ۲- اسم و خبرش هر دو نکره باشند.

۳- اسم لای نفی جنس به آن متصل باشد. (بین لا واسمش فاصله نباشد)

۴- خبر لا بر خود لا مقدم نشود

۵- حرف جر بر آن داخل نشده باشد. «لا کوکبَ ساطعٌ»

فائده: هر گاه بر لای نفی جنس حرف جر وارد شود عملش باطل می گردد و بعد از آن مجرور به حرف جرایع اعراب می گردد، مانند: «سرتُ بلا زادٍ»

۷۹- اسم لای نفی جنس سه قسم است: مفرد و مضاف و شبه مضاف

فائده: منظور از شبه مضاف این است که به ما بعدش متعلق باشد یا باعمل: «لا راکباً فرساً فی الطريق» یا با عطف به ما بعدش، مانند: «لا ثلاثةٌ وثلاثینَ رجلاً عندنا».

۸۰- هر گاه اسم «لا» مفرد باشد مبنی می شود بر آنچه منصوب می شود به آن پس گفته

می شود: «لا رجلٌ فی الدارِ» و «لا رجلینَ عندنا»

و هر گاه اسم «لا» مضاف و شبه مضاف باشد نصب آن لفظاً واجب است، مانند: «لا خادمٌ

مائدةٍ حاضرٌ» و «لا منكباً علی العلمِ فی المکتبِ»

۸۱- خبر لا هر گاه مشخص و معلوم باشد حذف می گردد، مانند: «لا بأسٌ» یعنی «لا بأسَ

علیک» و اکثراً وقتی پس از آن «إلا» بیاید، آن را حذف می کنند.

مانند: «لا إلهَ إلا الله» یعنی «لا إلهَ موجودٌ»

## درس ۱۴ ضمیر شأن

۸۲- ضمیر شأن عبارت است از ضمیر غایب مفردی که مقصود از آن شأن یعنی امری باشد

که در باره ی آن بحث و گفتگو می شود، مانند: «هو اللهُ رحیمٌ».

فائده: ضمیر شأن جز در مورد تعظیم و بزرگ داشت بکار برده نمی شود و جز به لفظ غایب مفرد نیست تا با شأن یعنی امر یا قصه تطابق داشته باشد بنابراین اگر مقصود، شأن باشد مذکر و اگر مقصود، قصه باشد مؤنث می آید.

۸۳- ضمیر شأن دو قسم است: منفصل و متصل

۸۴- قانده ی ضمیر شأن منفصل این است که مبتدا باشد و جمله خبریه ی بعد از آن

خبرش گردد، مانند: « هو الدینُ أساسُ التمدنِ » و « هی الحیاةُ تبسمُ لمنْ یبسمُ لها »  
۸۵- هر گاه ضمیر شأن ضمیرمتصل ظاهر باشد، به «إنَّ» وخواهرانش و افعال قلوب اختصاص پیدا می کند. مانند: «إنَّها القناعةُ غنیٌّ» و «ظننته الداءُ و بیلٌ»

### درس ۱۵ در منصوبات (مفعول مطلق)

۸۶- مفعول مطلق مصدری است منصوب از جنس فعل (از لفظ فعل):

- یا برای تأکید فعل است مانند: «نمتُ نوماً»
- یا برای بیان نوع فعل است مانند: «سرتُ سیراً حسناً»
- یا برای بیان تعداد فعل است مانند: «دَقَّتِ السَّاعَةُ دَقَّتینِ»

فائده: مصدر تأکیدی را، مثنی و جمع نمی بندند زیرا که بمثابة تکرار فعل است و فعل را هم مثنی و جمع نمی بندند؛ ولی مصدر بیان کننده ی نوع و عدد را مثنی و جمع می بندند چون که نوع و عدد بصورت مثنی و جمع در می آیند .

۸۷- عامل مفعول مطلق سه نوع است :

۱- به صورت فعل، مانند: «فَرِحْتُ فَرِحاً»

۲- به صورت صفت، مانند: «رَأَيْتَكَ مُجْتَهِداً إِجْتِهَاداً»

۳- به صورت مصدر، مانند: «سُرِرْتُ بِجِدِّكَ جِدّاً فِي طَلَبِ الْعِلْمِ»

۸۸- مترادف مفعول مطلق تاکیدی یعنی آنچه که به معنای آن است، جانشین آن

می گردد، مانند: «قُمْتُ وَوُفواً»

۸۹- پنج چیز جانشین مفعول مطلق بیانی می شود و به جای آن منصوب می گردد.

۱- «كُلٌّ وَبَعْضٌ» در حالی که مضاف به مصدر باشند: مانند: «فَرِحَ كُلٌّ أَوْ بَعْضُ الْفَرِحِ»

۲- «عدد» مانند: «عُمَرَ ثَمَانِينَ سَنَةً»

۳- «صفت» مانند: «غَنِيَ أَجْمَلَ غِنَاءً»

۴- و «اسم آلت» مانند: «قَرَعَتْهُ سَوْطاً»

۵- و «اسم اشاره» مانند: «أَحْسَنْتُ إِلَيْهِ ذَلِكَ الْإِحْسَانَ»

## درس ۱۶ مفعول به

عوامل مفعول به هفت مورد است که عبارتند از: فعل، اسم فعل، اسم فاعل، صیغه های

مبالغه، اسم مفعول، مصدر، صیغه ی تعجب

### اولین عامل مفعول به، فعل است

۹۰- مفعول به عبارت است آنچه که فعل فاعل بر روی آن واقع می شود.

مانند «بَرَى التَّلْمِيذُ الْقَلَمَ»

۹۱- اصل در مفعول به این است که بعد از فاعل واقع شود مگر اینکه تأخیر آن اخلال لفظی

یا معنوی ایجاد نماید که در این صورت بر فاعل مقدم میشود همانطور که در بحث فاعل دانستی

۹۲- هر گاه قرینه ای روشن وجود داشته باشد می توان مفعول به را حذف کرد،

مانند: «شَرِبَ زَيْدٌ فَارْتَوَى» یعنی شَرِبَ الْمَاءَ.

افعالی که با بیش از یک مفعول متعدی می شوند سه قسم می باشند.  
 افعالی که دو مفعول را منصوب می کنند واصل آن دو مبتدا و خبر است .  
 افعالی که دو مفعول را منصوب می کنند واصل آن دو مبتدا و خبر نیست.  
 افعالی که سه مفعول را منصوب می کنند واصل دو مفعول از این سه مفعول مبتدا و خبر است.

افعالی که دو مفعول را منصوب می کنند واصل آن دو مبتدا و خبر است و آنها افعال  
 قلوب نامیده می شوند.

۹۳- افعال قلوب سه نوع می باشند :

افعال یقین ، مانند : « رأی، علمَ وجدَ ، تعلَّمْ »

افعال رجحان، مانند : « ظنَّ ، خالَ ، حسبَ ، زعمَ و هبَّ »

افعال تغییر و تحول : مانند : « صیرَّ ، ترکَ ، غادرَ ، اتَّخذَ و جعلَ »

فائده : این افعال ، افعال قلوب نامیده شدند برای این که اغلب آنها برای شک و یقین که  
 متعلق به قلب است بکار برده می شوند.

۹۴- افعال قلوب بعد از گرفتنِ فاعل بر مبتدا و خبر داخل شده وآن دو را بنا بر مفعول بودن  
 منصوب می نمایند.مانند: «وجدتُ العلمَ نافعاً»

فائده: این افعال ممکن است به یک مفعول هم اکتفاء کنندو این در صورتی است که از  
 مفعول به دوم بی نیاز باشند و در این صورت حکم این افعال مانند حکم افعالی است که  
 فقط به یک مفعول احتیاج دارند ؛ مانند: « علمتُ المسألةَ ».



۹۵- همه ی افعال قلوب به طور کامل صرف می شوند و آنچه از آنها مشتق می شود عمل ماضی را انجام می دهد مگر فعل « هبْ » به معنی عطا کن، ببخش و فعل « تعلّمْ » به معنی بدان که این دو فعل جز به صیغه ی امر استعمال نمی شود. مانند: « هبِ الأیامَ مسالمةً »

افعالی که دو مفعول را منصوب می کنند واصل آن دو، مبتدا و خبر نیست

۹۶- افعالی که دو مفعول را منصوب می کنند واصل آن دو مبتدا و خبر نیست، بسیار زیاد است و نوشتن آنها ممکن نیست و آنچه از آنها بیشتر بکار برده می شوند، عبارتند از:

«کسا ، رزق أطمع ، سقی، زوّد ، أسکن و أعطی»

۹۷- اصل در دو مفعولی که اصل آنها مبتدا و خبر نبوده ، این است که آن که در معنی فاعل است مقدم بیاید. مانند: «کسا أخوکَ الفقیرَ ثوباً» که فقیر در معنی فاعل است زیرا که گیرنده جامه می باشد و جامه مفعول یعنی گرفته شده.

۹۸- آنچه در معنای فاعل است اگر مانع لفظی در کار باشد واجب است که مؤخر واقع شود مثلاً اگر ضمیری در آن باشد که به مفعول دوم بر گردد. مانند: « أعطیتُ الكتابَ صاحبُهُ » اگر «صاحبُهُ» مقدم شود ضمیری که در پایان آن است به لفظ متأخر بر می گردد و این کار ممنوع است.

#### افعال متعدی به سه مفعول

۹۹- افعالی که متعدی به سه مفعول می شوند، هفت مورد می باشند و عبارتند از « أری ، أعلم، حدّثَ ، خبّرَ ، أخبرَ ، أنبأ و نبأ » مانند: « یریهم اللهُ أعمالهم حسراتٍ علیهم »

#### درس ۱۸ اسم فعل ها

۱۰۰- اسم فعل عبارت است از لفظی که از نظر معنا و عمل جانشین فعل می شود و متأثر از عوامل نمی گردد و مقدم شدن مفعول به ، بر آن جایز نیست .

۱۰۱- اسم فعل از نظر زمان به سه قسمت تقسیم می گردد:

۱- اسم فعل هایی که به معنی فعل ماضی هستند و مهمترین آنها عبارت است از:

سُرْعَانَ (أَسْرَعُ) شَتَانَ وَهِيهَاتُ (بُعَدَ)

۲- اسم فعل هایی که به معنی فعل مضارع هستند و مهمترین آنها عبارت است از:

آه وَأَوْهَ (أَتَوَجَّعُ) ، أُفُّ (أَتَضَجَّرُ) ، وَآ (أَتَلَهَّفُ)

۳- اسم فعل هایی که به معنی فعل امر هستند و مهمترین آنها عبارت است از:

إِلِيكَ (إِعْتَزِلْ) ، أَمَامَكَ (تَقَدَّمْ) ، آمِينَ (إِسْتَمِعْ) ، رُوَيْدًا (أَمْهَلْ) ، دُونَكَ وَهَاكَ (

خُذْ) ، هَلُمَّ وَهَيَّا (أَسْرِعْ) ، وَرَاءَكَ (تَأَخَّرْ) ، مَكَانَكَ (أَثْبِتْ أَوْ اِنْتَظِرْ) ،

و وزن «فَعَالٍ» به آن اضافه می شود: مانند: نَزَالَ (إِنْزَلَ)

۱۰۲- حکم اسم فعل ها در تعداد و مذکر بودن و سایر شاخه هایش به یک حالت است. مگر

اینکه در آن (اسم فعل) حرف «کاف» مخصوص مخاطب باشد پس برحسب این احوال ها

صرف می شود، پس می گوید: «عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ» همین طور تا آخر

فائده: اگر اسم فعل به معنی فعل لازم باشد فقط فاعل را رفع می دهد،

مانند: «هِيهَاتُ زَيْدٌ» یعنی بُعَدَ

اگر اسم فعل به معنی فعل متعدی باشد فاعل را رفع و مفعول را نصب می دهد،

مانند: «رُوَيْدُ أَخَاكَ» همانطور که می گویی «إِمْهَلْ أَخَاكَ».

## درس ۱۹ اسم فاعل و صیغه ی مبالغه

( و این دو ، سومین و چهارمین عامل مفعول به هستند )

۱۰۳- اسم فاعل عمل فعلش را انجام می دهد چه لازم باشد چه متعدی،

مانند: «الْكَرِيمُ خَالِدٌ اسْمُهُ» و اینکه یا خالی از «ال» یا همراه با «ال» باشد.

۱۰۴- اینکه اسم فاعل خالی از «ال» باشد:

۱- اگر متعدی باشد در حالی که به معنی فعل ماضی باشد به مفعولش اضافه می شود،

مانند: «رَأَيْتُ ضَارِبُ زَيْدٍ أَمْسٍ»

۲- اگر متعدی و به معنی حال یا آینده باشد مفعولش را نصب می دهد، مانند: «إِنَّ

الْمَجْتَهِدَ مُحِبُّ كِتَابِهِ» و جایز است اضافه شدن به آن (مفعول) «إِنَّ الْمَجْتَهِدَ مُحِبُّ

كِتَابِهِ»

۱۰۵- اینکه اسم فاعل همراه با «ال» باشد:

اگر متعدی باشد چه به معنی فعل ماضی یا مضارع یا آینده باشد، مفعول را منصوب می کند

مانند: «أَنَا الْأَكْلُ الثَّمَرَةَ» و جایز است اضافه شدنش به مفعولش، «أَنَا الْأَكْلُ الثَّمَرَةَ»

فائده: «ن» اسم فاعل مثنی و جمع اگر عمل نماید حذف نمی شود، مانند: «نحن آكلون

الثمرة» و اگر اضافه شود حذف می شود. «نحن آكلو الثمرة»

۱۰۶- اگر اسم فاعل به بیش از یک مفعول متعدی شود به اولی اضافه می گردد و بقیه

منصوب باقی می ماند. مانند: «السُّخِيُّ كَاسِي الْفَقِيرِ ثَوْبًا»

و جایز است که همه ی این مفعول ها هم منصوب باقی بمانند.

مانند: «السُّخِيُّ كَاسِي الْفَقِيرِ ثَوْبًا»

۱۰۷- حکم صیغه ی مبالغه در عمل مانند حکم اسم فاعل است با «ال» و بدون «ال» و آنها

(صیغه ی مبالغه) چهار تا هستند. (فَعَّالٌ؛ مِفْعَالٌ؛ فَعُولٌ و فَعِيلٌ) پس می گوید: «هَذَا مَنَاعٌ

الْخَيْرِ يَا مَنَاعُ الْخَيْرِ»

درس ۲۰ اسم مفعول

(و آن پنجمین عامل مفعول به است)

۱۰۸- اسم مفعول مانند اسم فاعل است در عملکرد و در خالی بودن از « ال » و همراه بودن با «ال»

۱۰۹- اگر اسم مفعول خالی از « ال » باشد :

اگر به معنای مضارع و مستقبل باشد اسم را به جای فاعل، مرفوع می کند. ( نایب فاعل )  
مانند : « المحسنُ محبوبٌ عملُهُ » و جایز است اضافه کردنش به آن ( اضافه شدن اسم مفعول به اسم بعدش )، مانند : «المحسنُ محبوبٌ العملِ»

و اگر به معنای فعل ماضی باشد اضافه شدنش به معمولش واجب است،

مانند: «سافر المحسنُ محبوبٌ العملِ»

۱۱۰- اگر اسم مفعول همراه « ال » باشد اسم را به جای فاعل، مرفوع می کند. ( نایب فاعل )  
مانند : « سافر المحسنُ المحبوبُ عملُهُ »؛ و جایز است اضافه کردنش به آن ( اضافه شدن اسم مفعول به اسم بعدش )، مانند : «المحسنُ المحبوبُ العملِ»

فائده: در افعالی که به بیش از یک مفعول متعدی می شوند اسم مفعول ، اسم ( اسم دوم ) را منصوب می کند ، بنا بر اینکه مفعول به است « الفقير معطى درهماً »

درس ۲۱ ( مصدر )

( و آن ششمین عامل مفعول به است )

۱۱۱- مصدر عمل فعلش را انجام می دهد:

۱- اگر از فعل لازم باشد به فاعلش اضافه می شود، مانند: « حزنْتُ لِبُعْدِ الصديقِ »

۲- اگر از فعل متعدی باشد به فاعلش اضافه می شود و بعد از آن مفعول بصورت منصوب ذکر می شود، مانند: «سَرَّني إِنْشَادُ أُخِيكَ الْأَشْعَارِ»

دوفائده: ۱- «الصدیق» در مثال اول و «أخیک» در مثال دوم لفظاً مجرور و محلاً مرفوع هستند بخاطر اینکه هر دو فاعل برای مصدر هستند.

۲- اغلب مصدر به اضافه شدن اکتفا می کند و این اضافه شدن یا به فاعل است، مانند: «سَرَّني إِنْشَادُ أُخِيكَ» و یا به مفعول است. مانند: «سَرَّني إِنْشَادُ الْأَشْعَارِ». پس «الأشعار» محلاً منصوب است بنا بر مفعول بودن و فاعلِ مصدر حذف شده است.

## درس ۲۲ صیغه ی تعجب

( و آن هفتمین عامل مفعول به است )

۱۱۲- تعجب دو صیغه دارد: «ما أفعلَه» و «أفعل به» و هر دو اینها جامدند و هرگز از حالت مفرد بصورت دیگری تغییر پیدا نمی کنند،

مانند: «ما أحسنَ الرِّياضَ» و «أكرمَ بهذا الأديبِ»

۱۱۳- دو صیغه ی تعجب از جایی ساخته می شوند که افعال التفصیل ساخته می شود، پس هر آنچه برای تفصیل شایسته است برای تعجب هم شایسته است و آنچه در تفصیل منع می شود در تعجب هم منع می گردد.

فائده: اگر تعجب را از بالاتر از ثلاثی بخواهیم یا از آنچه بر رنگ یا عیب دلالت می کند، با «أشدُّ» یا «أكثر» و مانند آن می آوریم، مانند: «ما أشدَّ بياضُهُ»

۱۱۴- شرط اسم مورد تعجب این است که:

۱- معرفه باشد ، مانند : « ما أُلدُّ الثَّمَرَ »

۲- یا نکره ی مخصصه باشد، مانند : « ما أسعدَ رجلاً يخافُ اللهَ »

۱۱۵- اگر تعجب از چیزی باشد که گذشته است:

۱- میان «ما» و «أفعل» فعل «کان» زائد می آید، « ما كان أحسنَ الرياضِ »

۲- یا «کان» تامه می آید بعد از «أفعل» که این «کان» دارای مای مصدریه

زمانیه باشد ، مانند : « ما أحسنَ ما كانَ لقاؤنا »

اگر تعجب از چیزی باشد که مربوط به آینده است :

بعد از « أفعل » ، « يكونُ » می آید که این «يكون» دارای مای مصدریه زمانیه

است ، مانند « ما أحسنَ ما يكونُ لقاؤنا »

فائده : اینجا «کان» و «يكون» که دارای «ما» زمانیه هستند ، تامه می باشند که ما بعد خود را بنا بر فاعلیت مرفوع می نمایند .

## درس ۲۳ تحذیر و إغراء

۱۱۶- تحذیر آگاه کردن مخاطب است بر امر مکروهی که از آن پرهیز و دوری کند .

مانند : « إياك والشرِّ »

و إغراء آگاه کردن بر امری پسندیده است تا آن را انجام دهد . مانند : « الوفاء ».

۱۱۷- تحذیر ( به دو شکل زیر) می باشد:

۱- یا با لفظ « إياك » و فروع آن، مانند : « إياك والكذبَ » یا « إياك الكذبَ » با عطف و یا

بدون آن؛ و جایز است مجرور کردن محذرمه ( بر حذر داشته شده از آن ) بوسیله حرف

جر «من» مانند : « إياك من الكذبِ »

۲- یا بدون لفظ « إياك » ، مانند : « نفسک و السقوطُ »

فائده: تقدیر (در تحذیر) چنین است. «إِيَّاكَ أُحَذِّرُ وَإِحْذَرِ الْكِذْبَ» «قِ نَفْسِكَ وَإِحْذَرِ السَّقُوطَ».

۱۱۸- احکام إغراء مانند احکام تحذیر است مگر اینکه إغراء به جز لفظ إِيَّاكَ باشد.

( یعنی با لفظ إِيَّاكَ نیاید )

اسم مُغْرَى به ( یعنی اسمی که به آن تشویق شده یا آن امر پسندیده):

به صورت تنها ( یعنی بدون عطف و تکرار ) می باشد ، مانند: «الوفاء»

یا به صورت معطوف می باشد ، مانند : «أَخَاكَ وَالْإِحْسَانَ إِلَيْهِ»

یا به صورت تکرار می باشد ، مانند : «أَخَاكَ أَخَاكَ»

فائده: اسم مغری به بوسیله فعل پنهانی منصوب می شود که تقدیر آن در همه ی موارد فعل «إِزْم» است.

انواع تحذیر } «إِيَّاكَ» وصیغهایش  
۱- همراه با لفظ  
۱- همراه با حرف عطف «إِيَّاكَ وَالْكَذْبَ»  
۲- بدون حرف عطف «إِيَّاكَ الْكَذْبَ»  
۳- همراه با حرف جر «مِنْ» «إِيَّاكَ مِنَ الْكَذْبِ»

۲- بدون لفظ «إِيَّاكَ» مانند: «نَفْسِكَ وَالسَّقُوطَ»

إغراء به سه شکل }  
۱- تنها و بدون عطف و تکرار «الوفاء»  
۲- به صورت عطف «أَخَاكَ وَالْإِحْسَانَ إِلَيْهِ»  
۳- به صورت تکرار «أَخَاكَ أَخَاكَ»

## درس ۲۴ منادی

۱۱۹ - منادی عبارت است از اسم ظاهری که مطلوب است توجه به آن بوسیله ی حرف ندایی که جانشین فعل «أنادی» است، مانند: «یا رجلُ» یعنی «أنادی رجلاً»

فائده: «رجلُ» مبنی بر ضم ومحلاً منصوب است بنا بر اینکه مفعول به است برای فعل محذوف ندائی (أنادی) که حرف «یا» جانشین آن شده است.

۱۲۰ - حروف ندا عبارت است از «أ» برای ندای نزدیک، «أی-آ» برای ندای متوسط «یا» - «هیا» برای ندای دور و «یا» حرف اصلی ندا برای همه ی حالتهاست.

۱۲۱ - منادی یا مفرد است و آن عبارت است از منادیی که مضاف و یا شبه مضاف نباشد، اسامی مثنی و جمع هم جزء این نوع منادی است؛

یا غیرمفرد و آن عبارت است آنچه که مضاف و یا شبه مضاف باشد.

۱۲۲ - اگر منادی مفرد، معرفه (منادی علم مانند: یاعلیُّ) باشد و یا نکره مقصوده، لفظاً مبنی یا تقدیراً مرفوع است بر آنچه که قبل از منادی بودن، بوده است؛ یعنی:

در مفرد مبنی بر ضم، مانند: «یا رجلُ»؛

و در جمع مکسر، مبنی بر ضم، مانند: «یا رجالُ»

و در جمع مؤنث سالم، مبنی بر ضم، مانند: «یا مؤمناتُ»

در مثنی، مبنی برالف، مانند: «یا مؤمنانُ»

در جمع مذکر سالم، مبنی بر واو مانند: «یا مؤمنونُ»

برضمه ی مقدره، مانند: «یا موسی»

۱۲۳ - اگر منادی مفرد نکره غیر مقصوده یا نکره مقصوده ی موصوفه باشد لفظاً منصوب است،

مانند: «یا رجلاً» و «یا رجلاً صالحاً»



۱۲۴- اگر منادی غیر مفرد یعنی منادی مضاف وشبه مضاف باشد لفظاً منصوب است، مانند: «یا أبانا» و «یا جمیلاً فعله»

۱۲۵- هرگاه بخواهیم اسم ال دار را مورد نداء قرار دهیم: قبل از اسم ال دار، لفظ «أی» که ملحق به «ها» تنبیه است قرار می گیرد، مانند: «یا أيُّها الطالب» و همچنین بوسیله اسم اشاره نزدیک مورد نداء قرار می گیرد مانند: «یا هذا الرجل» و جایز نیست جمع بین «ال» و اسم مورد ندایی که «ال» دارد مگر در لفظ جلاله «الله»، مانند: «یا الله» همراه با وصل همزه یا قطع آن.

فائده: در اسم های مؤنث ال دار «أی» مؤنث می گردد (أیة)، مانند: «یا أیتها المرأة» و آن مبنی بر ضم است، و اسم بعد از آن، اگر مشتق باشد صفتش است و اگر جامد باشد عطف بیان است.

۱۲۶- هنگامی که منادی مضاف به یاء متکلم است:

• هرگاه منادی اسم معتل الآخر یا اسم مثنی یا اسم جمع باشد «یاء» در آن ثابت می

ماند، در حالتی که مفتوح است مانند: «یا مولای، یا مسلمات یا مسلمی»

مولای + ی = یا مولای    مسلمان + ی = یا مسلمات    مسلمین + ی = مسلمی

(مفتوح کردن «ی» به خاطر این است که از جمع شدن دو تا ساکن جلوگیری شود.)

• هرگاه منادی اسم صحیح الآخر باشد سه وجه در آن می باشد:

اول: - و آن بهترین وجه است - حذف کردن یاء و خلاصه کردنش به یک کسره،

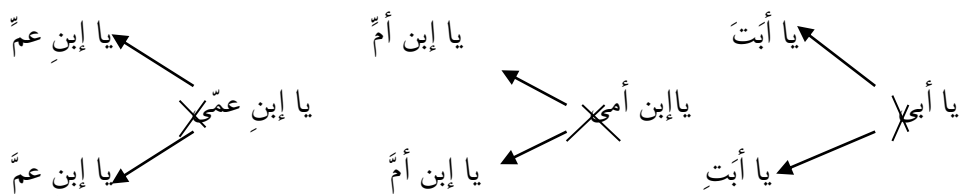
مانند: یا ربی ← «یا رب»

دوم: ثابت ماندن یاء در حالت ساکن یا مفتوح، مانند: «یا ربی» یا «یاربی»

سوم: تبدیل کردن یاء به الف و ثابت نگه داشتن آن یا حذف الف و باقی گذاشتن فتحه که

نشانه ای بر الف باشد، مانند: «یا رباً یا رباً»

فائده : در نداء « الأب و الأم » حذف یاء جایز است و به جای آن «ت» مفتوح یا مکسور قرار می گیرد ، مانند: « یا أَبَتَ » « یا أَبْتَ » ؛ در ندا « ابن أم و ابن عم » یاء حذف می شود و «م» یا مکسور و یا مفتوح می گردد ، مانند: « یا ابنِ أمّ ».



### « انواع منادی مفرد »

مثال	نوع اعراب	نوع منادی	
يا علي - يا فاطمة	مبني بر ضم	عَلَم ( منادی معرفه )	۱
يا رجل - يا رجلان - يا رجال يا مؤمن - يا مؤمنان - يا مؤمنون مبني بر ضم - مبني بر الف - مبني برواو يا مَنْ عليه يتوكل المتوكلون ( مبني بر سکون محلاً منصوب )	مبني بر ضم يامبني بر آنچه که قبلاً مرفوع بوده	نکره مقصوده غير موصوف (نکره یعنی علم نباشد)	۲
يا رجلاً حكيماً يا مملکاً يحب العلماء يا تلميذاً في المدرسة	منصوب محلاً منصوب محلاً منصوب	نکره مقصوده موصوفه نکره مقصوده وصف ميشود: به اسم نکره يا جمله يا شبه جمله	۳
يا رجلاً خذ بيدي يا مؤمنين ( منصوب به «ي» )	منصوب	نکره غير مقصوده (اسم جنس است و فرد معيني از آن اراده نمی شود)	۴

## « انواع منادی غیر مفرد »

۵	منادی مضاف	منصوب	یا سمیع الدعاء
۶	منادی شبه مضاف	منصوب	یا حسناً وجهه یا محموداً فعله یا محرزاً مجداً یا مسافراً الیوم یا راغباً فی العلم یا ثلاثه و ثلاثین رجلاً
			منادیی که به اسم بعد از خود اضافه نشده ولی با تمام معنایش به اسم بعد از خود وابسته است به عبارت دیگر عامل در اسم بعد از خود است (یعنی اسم بعد از خودش یا فاعل یا نایب فاعل یا مفعول یا مفعول فیه یا مجرور یا عطفش است) (در اکثر مواقع اسم مشتق است)

### درس ۲۵ استغاثه

سه باب به بحث منادی ملحق می شود: استغاثه، ندبه، ترخیم  
 ۱۲۷- استغاثه عبارت است از فراخواندن کسی برای کمک به دیگری (به غیرش)، بوسیله حرف ندای «یا».

«کمک کننده» را مستغاث، و «کمک شده» را مستغاث له می نامند مانند: «یا لله لِعِبَادِكَ»

مستغاث مستغاث له

فائده: مستغاث بوسیله «لام» مفتوح، مجرور می شود و متعلق به فعل نداء محذوف است؛ و مستغاث له بوسیله لام مکسور مجرور می گردد. و متعلق به فعل خودش، یا متعلق به حال محذوف است. و تقدیر آن «مَدْعُوًّا» است؛ و اگر مستغاث له ضمیر باشد به جزء همراه یاء متکلم، این لام (لام مستغاث له) مفتوح می شود.

۱۲۹- جایز است جرّ مستغاث له بوسیله « مِنْ » اگر استغاثه علیه آن باشد.

مانند: « يَا لَلَّهِ مِنَ الظَّالِمِينَ »

مستغاث مستغاث له

۱۳۰- « لام مفتوح » در تعجب هم استعمال می شود . یا لَلْعَجَب

### درس ۲۶ ندبه

۱۳۱- ندبه عبارت است از ندای آنچه علیه آن به درد آمده ایم، مانند: « وا عنوان الوفا »

یا برای آن به درد آمده ایم. مانند: « واقلباه »

واسمی در حالت ندبه قرار نمی گیرد به جز اسم معرفه و « مَنْ » موصوله که دارای صله باشد

مانند: « وا مَنْ قَتَلَهُ الْعَدُوّ »

۱۳۲- مندوب سه حالت دارد :

(- اینکه آخرش متصل به الف باشد . مانند : « وا محمداً »

(- اینکه در آخر آن « الف » بیاید و پس از آن « هاء » برای وقف . مانند : « وا محمدا ه »

(- اینکه هیچکدام نیاید . مانند : « وا محمداً »

۱۳۳- حکم مندوب از نظر معرب بودن و مبنی بودن مانند منادی است یعنی مبنی می شود بر

آنچه که مرفوع می شده بوسیله آن، اگر مفرد معین باشد، مانند : وا مهدی

مبنی بر ضم

و در بقیه موارد منصوب می شود ، مانند : « وا أمیر الشعرا »

### درس ۲۷ ترخیم

۱۳۴- ترخیم عبارت است از حذف مجاز آخر منادی، برای تخفیف است.

آنچه مختوم به تاء است مرخم می شودمانند : « یا یَمَامَ » که ترخیم « یا یَمَامَة » است.

یا آنچه که اسم علم غیر مضاف باشد که بیش از سه حرف دارد مانند : « یا حَارِ » که ترخیم یا

« حارث » است.

فائدة: در ترخیم « یا مالکُ » می گویند	←	یا مالِ
در ترخیم « یا منصورُ » می گویند	←	یا مَنْصُ
در ترخیم « یا عثمانُ » می گویند	←	یا عُثمَ
در ترخیم « یا فاطمةُ » می گویند	←	یا فاطمَ

و در آخر مرخم حرکت ضمه یا حرکت اصلی (خود حرف) جایز است، چنانچه در « یا حارثُ » جایز است «یا حارِ» « یا حارُ»

و منادی اگر به تاء تأنیت ختم بود بدون شرط ترخیم می شود در غیر این صورت ترخیم می شود به شرط اینکه علم مرکب اسنادی و اضافی نباشد و همچنین باید بیش از سه حرف باشد پس در این کلمات ترخیم جایز نیست. عالم ( اسم علم نیست)، عبد الله (علم مرکب اضافی است)، تَأَبَّطُ شراً (علم مرکب اسنادی است)، حَسَنَ (بیش از سه حرف نیست)

بیشتر بدانیم:

اسم علم به اعتبار لفظش به دو قسمت تقسیم می شود:

۱- اسم علم مفرد؛ که از یک کلمه تشکیل شده است. مانند : بیروت

۲- اسم علم مرکب: از دو اسمی تشکیل شده که به مرتبه ی یک اسم واحد نزول کرده است و اسم دوم نسبت به اسم اول همچون تاء تأنیت به اسم ماقبلش است، این نوع علم خود بر سه قسم می باشد:

الف ( مُرَكَّبٌ اضافی: که مرکب از مضاف و مضاف الیه می باشد ویر دو قسم است:

الف - ۱) کُنیه : مانند : « ابو جعفر »

الف - ۲) غیر کُنیه: مانند : « امرؤ القیس » و « عبد الله »

اعراب این نوع از اسم علم مانند مضاف و مضاف الیه است یعنی مضاف الیه دائماً مجرور

ولی مضاف با توجه به نقش خود در جمله حرکت می گیرد. مانند : « شاهدتُ عبدَ اللهِ »

ب) مُرکب اسنادی: عبارت است از دو کلمه ای که یکی بر دیگری إسناد داده شود، و این دو کلمه در کنار هم یا جمله ی اسمیه است، مانند: «البدْرُ طالعٌ» (علم شخص) یا جمله ی فعلیه است: مانند: «تَأْبَطُ شراً» (لقب شاعری جاهلی)

این نوع از علم برحسب موقعیتش در جمله اعراب می شود، ولی اعرابش به سبب وجود علامت حکایت، مقدر بر آخر آن است، و آخرش به حال خود می ماند، مانند «جاءَ تَأْبَطُ شراً» «قرأتُ شعرَ تَأْبَطُ شراً»

۱- مرکب مزجی: عبارت است از در هم آویختن دو کلمه به گونه ای که به صورت یک کلمه با دویخش و قسمت در آمده، و هر قسمت آن در علم به منزله ی یک حرف هجائی از یک کلمه باشد، مانند: «حضر موت، بعلبک، سیویه

جهت نوع اعراب این نوع از علم می توانید به صفحه ۴۱۱ کتاب ترجمه موسوعه النحو والصرف و الإعراب» تالیف: امیل بدیع یعقوب و ترجمه قاسم بستانی مراجعه نمائید.

## درس ۲۸ مفعولٌ لِأجلِهِ یا مفعولٌ له

۱۳۵- مفعولٌ لِأجلِهِ مصدری است که به خاطر بیان علت برای عاملش ذکر شود و در زمان و

فاعل باید با آن شریک باشد. مانند: «جُدُّ شکرًا»

۱۳۶- اگر مفعول له بدون ال و غیر مضاف باشد منصوب شدنش بهتر است،

مانند: «وَقَفْتُ إِكرامًا لَكَ»

و اگر همراه «ال» باشد پس مجرور شدنش باحرف جر بهتر است،

مانند: «أَصْفَحُ عَنْهُ لِلشَّفَقَةِ عَلَيْهِ»

و اگر مضاف باشد هر دو وجه جایز است.

أنا متصدِّقٌ لِإبتغَاءِ وجه الله      یا      أنا متصدِّقٌ لِإبتغَاءِ وجه الله

## درس ۲۹ مفعول فیه

۱۳۷- مفعول فیه که ظرف هم نامیده می شود عبارت است از آنچه منصوب باشد از اسم های زمان و مکان و متضمن معنای « فی » هم باشد. مانند: إِجْلِسْ هُنَا زَمَانًا. و اگر متضمن معنای « فی » نباشد. مانند بقیه اسم های عرب، اعراب می پذیرد، مانند: يَوْمُ الْجُمُعَةِ مَبَارَكٌ (یوم مبتدا و مرفوع است)

۱۳۸- ظرف زمان اگر مبهم یا محدود باشد بنا بر ظرفیت و با تقدیر « فی » منصوب می شود، مانند: « زُرْتُكَ يَوْمَ الْأَحَدِ صَبَاحًا » یعنی « فی یومِ الأحدِ »

۱۳۹- اسم های مکان بنا بر ظرفیت منصوب می شوند.

الف) اسم های مکان مبهم مانند: ۱- اسم های جهت ها، مانند: « تَلَقَّتْ يَمَنَةً وَيسِرَةً »

۲- اسم های مساحتها، مانند: « سِيرْتُ مَيْلًا »

ب) اسم مکان مشتق اگر قبل از آن عاملی از لفظش آمده باشد:

مانند: « جَلَسْتُ مَجْلِسَ أَبِي »

۱۴۰- اسم مکان محدود به لفظ « فی » ظاهر مجرور می شود، مانند: صَلَّيْتُ فِي الْمَعْبَدِ

۱۴۱- ظرف اگر ملازم ظرفیت نباشد مانند: « یوم » به آن متصرف گفته می شود و در این

صورت هم ظرف قرار می گیرد و هم غیر ظرف مانند: « حَانَ يَوْمَ السَّفَرِ » = یومُ = فاعل و اگر از ظرفیت خارج نشده باشد مثل « لَدَى » یا باحرف جر خارج شده باشد مثل « عند، متی، این » پس به آن غیر متصرف است.

۱۴۲- شش چیز جانشین ظرف می شود و مانند آن منصوب می گردد.

۱- مصدر، مانند: جِئْتُكَ طُلُوعَ الشَّمْسِ

۲- صفت، مانند: نِمْتُ طَوِيلًا

- ۳- عدد، مانند: سِرْتُ خَمْسَةَ أَيَّامٍ
- ۴- اسم اشاره، مانند: وَقَفْتُ تِلْكَ النَّاحِيَةَ
- ۵- آنچه بر کلیت آن دلالت کند، مانند: مَشَيْتُ كُلَّ النَّهَارِ
- ۶- آنچه بر جزئیت آن دلالت کند، مانند: سَهَرْتُ بَعْضَ اللَّيْلِ

چند تذکر مهم:

- ۱- فعل « قضی » هیچگاه مفعول فیه نمی گیرد و اسم زمان منصوب بعد از آن مفعول به است، مانند: قضینا لیلَةً باردةً ( تمرین ۲ همین درس، جمله ۴)
- ۲- « عند » از اسماء دائم الإضافة است و ماى بعد از « عند »، ماى مصدریّه است. مانند: عند ما تَبَرَّدُ عند بُروردة
- ۳- در « طول » سه شکل وجود دارد: طول، طوَال، طَليلة

### درس ۳۰ حال

۱۴۳- حال اسم نکره، منصوب و مشتقی است که غالباً بعد از اتمام جمله واقع می شود و حالت صاحبش را هنگام وقوع فعل، بیان می کند. مانند: « جَاءَنَا مَبْتَسِماً »

فائده: حال به معنای « در حال » است پس همانا معنی « جَاءَنَا مَبْتَسِماً » به معنی جَاءَ « فی حال اِبْتِسَامِ » یعنی در حال خنده نزد ما آمد

- ۱۴۴- صاحب حال یا مرفوع است یا منصوب، مانند: « طَلَعَ الْقَمَرُ مُتَلَأً لُتاً » و « شَرِبْتُ الْمَاءَ صَافِياً » صاحب حال مجرور است یا بخاطر حرف جر یا به خاطر اضافه، مانند: « مررتُ بِهٖ رَاكِباً سَيَّارَةً »



۱۴۵- در ذوالحال شرط است که معرفه باشد زیرا محکوم علیه است، و واجب است که معلوم باشد تا فایده ای برای حکم آن، مترتب باشد.

فائده: گاهی هم صاحب حال نکره می شود و این جواز نکره همان جواز ابتداء به نکره در مبتدأ و خبر است، (صفحه ۱۹ همین کتاب) پس همانطور که می توان گفت «فی الدار رجل» می توان گفت «جائنی راکباً رجلاً»

راکباً: حال مقدم و منصوب و رجلاً: ذوالحال و نکره

۱۴۶- اصل در حال این است که نکره باشد و اگر معرفه شد آن را به نکره تأویل می کنیم. مانند: «جاء وَّحده» یعنی «جاء منفرداً»

۱۴۷- اگر اسم جامدی بر حالت دلالت کرد صحیح است که حال واقع شود؛ و فرقی نمی کند که مؤول به مشتق باشد یا غیر مؤول به مشتق.

مؤول به مشتق مانند: «كَرَّ الْقَائِدُ أَسْداً» ← «أَسْداً» یعنی شجاعاً

غیر مؤول به مشتق مانند: «لبستُ خاتمی ذهباً» ← «ذهباً» مؤول به مشتق نمی شود

بیشتر بدانیم:

تذکر ۱: ذوالحال مخصوص فاعل یا مفعول نیست بلکه هر چیزی می تواند صاحب حال باشد یعنی ذوالحال مرفوع، منصوب، و مجرور می تواند باشد.  
تذکر ۲: کلمه «وحد» همراه باضمیر، همیشه حال و معرفه است.

## درس ۳۱ اقسام حال و ارتباطش با صاحب حال

۱۴۸- اصل در حال ، مفرد بودن است اما گاهی بصورت جمله یا شبه جمله هم می آید و ارتباط بین حال و صاحب حال واجب است.

۱۴۹- اگر حال مفرد و شبه جمله باشد یعنی ظرف یا مجرور (به حرف جر) فقط با ضمیر با ذوالحال ارتباط پیدا می کند .

مانند: « أَقْبَلَ الشَّاعِرُ مَنْشِدًا » منشداً : حال مفرد      رابط : هو مستتر

۱۵۰- اگر حال جمله اسمیه باشد با « واو » یا با « ضمیر » یا با « واو و ضمیر با هم » با ذوالحال ارتباط دارد .

مانند : « سَهَرْتُ وَ النَّاسُ نَائِمُونَ » ← با واو

« جَاءَ وَ يَدُهُ عَلَى رَأْسِهِ » ← با واو و ضمیر

« جَاءَ يَدُهُ عَلَى رَأْسِهِ » ← با ضمیر

فائده : به این « واو » واو حالیه می گویند و نشانه ی آن این است که می توان بجای آن « إِذْ » ( وقتی که ) قرار داد.

سافرتُ وَ الشَّمْسُ طَالَعَةٌ      یعنی      سافرتُ إِذِ الشَّمْسُ طَالَعَةٌ

۱۵۱- اگر حال جمله فعلیه باشد و فعلش ، ماضی مثبت باشد بوسیله « واو و قد » با صاحب حال ارتباط دارد.      مانند : « جَاءَ الرَّسُولُ وَ قَدْ أُسْرِعَ »

۱۵۲- اگر حال جمله فعلیه باشد و فعلش، ماضی منفی، بوسیله « ما » باشد ، همراه بودنش فقط با واو واجب است .      مانند : « سَكَتَ وَ مَا فَاهُ بِكَلِمَةٍ »

۱۵۳- اگر حال جمله فعلیه با فعل مضارع مثبت باشد تنها با ضمیر با ذوالحال ارتباط دارد .

مانند : « أَقْبَلَ الصَّدِيقُ يُبَشِّرُ الْقَوْمَ »      ارتباط : هو مستتر در يُبَشِّرُ

- و اگر حال جمله فعلیه با فعل مضارع منفی باشد ارتباطش با ذوالحال یا با(ضمیر) است یا با ( واو و ضمیر) است .

مانند : قُمْتُ لَا أَبَالِي ← ارتباط : أَنَا مُسْتَرَّرٌ فِي أَبَالِي

مانند : قُمْتُ وَلَا أَبَالِي ← ارتباط : وَأَنَا مُسْتَرَّرٌ فِي أَبَالِي

انواع حال		از: فَرِحَ يَفْرَحُ	
صیغه ذوالحال	فعل + ذوالحال	حال مفرد	حال جمله اسمیه
		حال	حال
		مفرد	جمعه فعلیه
		مذكر	بافعل ماضی
		مؤنث	بافعل مضارع
مفرد مذكر	ذهب الطالبُ	فَرِحاً	و هو فَرِحٌ و قد فَرِحَ
مفرد مؤنث	ذهبتُ الطالبةُ	فَرِحَةً	و هي فَرِحَةٌ و قد فَرِحَتْ
مثنی مذكر	ذهب الطالبانِ	فَرِحَيْنِ	و هما فَرِحَانِ و قد فَرِحَا
مثنی مؤنث	ذهبتُ الطالبتانِ	فَرِحَتَيْنِ	و هما فَرِحَتَانِ و قد فَرِحَتَا
جمع مذكر	ذهب الطلابُ	فَرِحِينَ	و هم فَرِحُونَ و قد فَرِحُوا
جمع مؤنث	ذهبتُ الطالباتُ	فَرِحَاتٍ	و هنَّ فَرِحَاتٌ و قد فَرِحْنَ
		ارتباط:	ارتباط :
		با ضمیر	با ضمیر
		با ضمیر - واو	با واو - قد

تذکره ۱: اگر حال جمله فعلیه با فعل مضارع منفی باشد، ارتباط: با ضمیر یا واو - ضمیر است.

ذهب الطالبُ لا یفرحُ. (با ضمیر مسستر هو)

ذهب الطالبُ ولا یفرحُ. (با واو و ضمیر مسستر هو)

تذکره ۲: اگر حال در جمله فعلیه با فعل ماضی منفی باشد ارتباط با (واو) است.

مانند: ذهب الطالبُ وما فرحَ.

### درس ۳۲ جایگاه حال و صاحبش و عاملش

۱۵۴ - حال متعدد می آید چه به صورت مفرد، مانند: «جاءَ فرحاً مبتسماً»

یا به صورت جمله: مانند: «جاءَ یبتسمُ و هو فرحٌ»

۱۵۵ - قاعده در مورد حال این است که بعد از صاحب حال بیاید.

اما واجب است که قبل از آن (صاحب حال) بیاید هرگاه که نکره باشد تا با صفت اشتباه نشود.

مانند: «رأیتُ ضاحکاً رجلاً». یا هرگاه که (صاحب حال) محصور باشد.

مانند: «ما سافرَ ماشياً إلا أبوک».

۱۵۶ - درسه مورد تأخیر حال از صاحب حال واجب است:

- هرگاه که (حال) محصور باشد، مانند: «ما نرسلُ الرُّسُلَ إلا مُبشِّرینَ»
- هرگاه که جمله حالیه بوسیله واو مرتبط شود. «جاءَ نى و هو یحملُ البشرى .»
- هرگاه که صاحب حال مجرور به اضافه یا مجرور به حرف جر باشد.

مانند: «عجبتُ من ذهابکَ ماشياً»

۱۵۷ - حق حال این است که از عاملش متأخر باشد (یعنی بعد از آن بیاید).

جز مواردی که مقدم شدنش واجب است، مثلاً هرگاه که لازم الصدر باشد. (یعنی حتماً

باید در ابتداء جمله باشد)، مانند: «کیف عاد أخوک؟»

تذکره ۱: حال بر ذوالحال مجرور مقدم نمی شود.

تذکره ۲: هرگاه حال، واو حالیه داشته باشد نمی تواند بر ذوالحال مقدم شود.

تذکره ۳: هرگاه حال یا ذوالحال محصور به إِلَّا باشد مؤخر می آیند و دیگری مقدم می شود.

محصور بودن حال ، مانند: و ما نُرسلُ الرُّسُلَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ

ذوالحال حال

محصور بودن ذوالحال ، مانند : ما رأيتُ مستفيداً إِلَّا أَخَاكَ

ذوالحال حال

### درس ۳۳ ( تمییز )

۱۵۸- تمییز اسم نکره ی جامدی است ، غالباً به معنی «مِن» که ابهام ما قبل خود را تفسیر می نماید ( بر طرف می کند)، مانند : « رطلٌ زیتاً » پس زیتاً تمییزی است که جنس رطل را واضح می نماید.

۱۵۹- تمییز دو قسم است:

۱- آنچه که ابهام از اسم مفرد می نماید مانند : « رطلاً عسلاً »

۲- آنچه که ابهام از نسبت ( جمله ) می نماید مانند : « طبتَ نفساً »

۱۶۰- تمییز مفرد واقع می شود:

الف ( در اسامی مقادیر و آن عبارت است از:

۱- مسافتها ، مانند : « ذراعٌ أرضاً » ،

۲- وزنها ، مانند: « رطلٌ عسلاً »

۳- پیمانه ها ، مانند : « مُدٌّ قَمْحاً »

ب ( در عدد و آن دو قسم است :

۱- اسم صریح ، مانند: « عشرون قلماً »

۲- اسم کنایه از عدد ، مانند: « کم کتاباً قرأتَ »

۱۶۱- اسم واقع شده بعد از اسم مقادیر چهار وجه دارد:

- ۱- منصوب است بنا بر تمییز بودن : « شبرُ أرضاً »
- ۲- مجرور است بنا بر مضاف الیه واقع شدن : « شبرُ أرضٍ »
- ۳- مجرور است بنا بر واقع شدن بعد از حرف جر « من » : « رطلٌ من عسلٍ »
- ۴- مرفوع است بنا بر بدل واقع شدن : « رطلٌ عسلٌ »

۱۶۲- تمییزی که رفع ابهام از نسبت ( جمله ) می نماید:

- ۱- یا منقول از فاعل است ، مانند : « فاضَ الإِناءُ ماءً » یعنی « فاضَ ماءُ الإِناءِ »
- ۲- یا منقول از مفعول است ، مانند : « حَصَدْنَا الأَرْضَ قَمْحاً » یعنی « حَصَدْنَا قَمْحَ الأَرْضِ »
- ۳- یا منقول از مبتداء است مانند : « هو ارجحُ منك عقلاً » یعنی « عَقْلُهُ أَرْجَحُ مِنْ عَقْلِكَ »
- ۴- یا منقول از چیزی نیست ، مانند : « كفى بالموتِ واعظاً »

فائده : در بسیاری از مواقع تمییز بعد از اسم تفضیل و بعد از هر چیزی که بر تعجب دلالت می کند واقع می شود. مانند : « أنا أكثرُ منك علماً » ، « ما أجملَ الوردَ زهراً »

۱۶۳- هر گاه تمییز منقول باشد منصوب شدنش واجب است :

و هر گاه غیر منقول باشد جایز است منصوب شدن یا مجرور شدنش به حرف جر « من » ،

پس می گوئی : « للهِ درّهٌ من شهمٍ »

۱۶۴- عامل تمییز در تمییز مفرد ، اسم مبهم است ،

مانند : « ذراعٌ جوخاً » پس جوخاً منصوب به ذراع است .

و در تمییز جمله ، فعل یا شبه فعل است ،

مانند : « قررتُ بكِ عیناً » عیناً منصوب به قررتُ است .

فائده : مقدم شدن تمییز بر عاملش مطلقاً جایز نیست .

### تمییز کنایات عدد

۱۶۵- تمییز « کم » استفهامیه مفرد و منصوب است مگر هنگامی که فعل متعدی از آن فاصله بیندازد ، پس در این هنگام مجرور شدنش بوسیله حرف جر « من » واجب است ، مانند : « کم قرأت من کتاب »

فائده : « کم » استفهامیه محلاً مرفوع است هرگاه :

- بعد از آن فعلی واقع نشود ، مانند : « کم کتاباً عندک »
  - یا بعد از آن فعل لازم واقع شود ، مانند : « کم رجلاً جاء »
  - یا بعد از آن فعل متعدی باشد که مشتغل شود از آن با ضمیرش ، مانند : « کم کتاباً طالعتَه؟ » « کم » استفهامیه محلاً منصوب است بر حسب آنچه فعل واقع شده ی بعد از آن می خواهد :
  - یا آن مفعول مطلق است هرگاه کنایه از مصدر باشد ، مانند : « کم ضربه ضربت »
  - یا آن مفعول فیه است هرگاه کنایه از ظرف باشد ، مانند : « کم یوماً سافرت ؟ »
  - یا آن مفعول به است هرگاه معمولی باشد برای فعل متعدی ،  
مانند : « کم کتاباً قرأت »
  - یا آن خبری باشد برای فعل ناسخ ، مانند : « کم کان رفاقک ؟ »
- « کم » استفهامیه محلاً مجرور است هرگاه « حرف جر » یا « مضاف » بر آن مقدم شود  
مانند : « بکم اشتریت ثوبک؟ »

۱۶۶- تمییز «کم» خبریه مجرور می شود بخاطر اضافه شدن به آن و جایز است مجرور شدن بخاطر حرف جر «من» و غالباً مفرد است اما جایز است جمع هم باشد، مانند: «کم کتب لی» و هرگاه بین آن (کم خبریه) و بین تمییزش فاصله باشد، بخاطر جلوگیری از اضافه شدن، منصوب شدنش واجب است، مانند: «کم لی کتاباً»

فائده: وجوه ترکیب «کم» خبریه مانند وجوه ترکیب «کم» استفهامیه است.

۱۶۷- تمییز «کأین» مفرد و مجرور به حرف جر «من» است مانند: «كأين من رجل رأيتُ»  
 ۱۶۸- تمییز «كذا» جز مفرد منصوب نیست بنا بر تمییز بودن، مانند: «اشتریتُ كذا وكذا کتاباً»

### درس ۳۴ أفعال مدح و ذم

۱۶۹- افعال مدح و ذم عبارت است از افعال جامدی که برای بیان مدح و ذم وضع شده اند،

مانند: «نعم الرجل أخوك»

افعال مدح و ذم ۴ فعل می باشد: «نعم، حبّذا، بئس، ساء»

۱۷۰- در فاعل «نعم، بئس، ساء» شرط است که:

- ۱- معرفه به «ال» جنس باشد همانطور که در مثال گذشته دیدیم. «نعم الرجل أخوك»
- ۲- یا به چیزی اضافه شده باشد که دارای «ال» باشد. مانند: «نعم رسولُ المسيح بطرسُ»

۱۷۱- واجب است، فاعل «نعم، بئس، ساء» ضمیر مستتر باشد، هرگاه تفسیر شده باشد به نکره منصوب بنا بر تمییز بودن، مانند «نعم ربعا دارنا» «چه خوب اقامتگاهی است خانه ی ما» یا به (مای) نکره ای که به معنی «شیء» است؛ تفسیر شده باشد.

مانند: «نعم ما دارنا» «چه خوب چیزی است خانه ی ما» فاعل = هو مستتر

تمییز



فایده: و تقدیر این چنین است «نعم هو ربعاً.....» یعنی «نعم الربعُ ربعاً ...» و «نعم هو شیئاً» یعنی «نعم الشیءُ شیئاً» و جایز است حذف مخصوص به مدح بعد از «ما» مانند: «نعماً» و جایز نیست که فاعل اسم ظاهر و تمیز هر دو بیابند پس گفته نمی شود: «نعم الربعُ ربعاً» (این قاعده مهم است)

۱۷۲- جایگاه مخصوص این است که بعد از فاعل باشد و مطلقاً صحیح نیست که بر آن (فاعل) مقدم شود.

۱۷۳- حَبْدًا مرکب است از «حَبَّ» فعل ماضی و «ذَا» اسم اشاره

(ذَا = فاعل محلاً مرفوع)

و مخصوص در این مورد همیشه مفرد و مذکر است. (یعنی مخصوص در حَبْدًا)

و به ذم تبدیل می شود هر گاه قبل از آن «لَا» نافیة بیاید.

مانند: «لَا حَبْدًا الْمَتَكْبِرُ»

لَا نَفَى (لَا حَبْدًا خیر مقدم) مخصوص مفرد و مذکر (مبتداء مؤخر)

## درس ۳۵ استثناء

۱۷۴- استثناء عبارت است از خارج ساختن اسم واقع شده بعد از إلا و أخوات آن از حکم ما قبل آن مانند: «جاء التلامذة إلا أخاك» پس «التلامذة = مستثنی منه» و «أخاك = مستثنی» و آن (أخاك) خارج از حکم آمدن شاگردان است.

۱۷۵- ادات استثناء شش مورد است «إلا، غیر، سوی، خلا، عدا، حاشا»

۱۷۶- استثناء ۳ قسم می باشد.

استثنای متصل: و آن عبارت است از استثنایی که از جنس مستثنی منه باشد.

مانند: «جاء التلامذة إلا أخاك» یعنی أخا = (برادر) از جنس دانش آموزان (التلامذة) است.

استثنای منقطع: و آن عبارت است از استثنایی که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد.

مانند: «حضرَ القومُ إلا مواشيهم» قوم حاضر شدند به جز مرکب هایشان که مواشی از جنس قوم نیست.

استثنای مفرغ: و آن عبارت است از استثنایی که مستثنی منه در آن حذف شده باشد.

مانند: «ما جاء إلا أخوك»

فائده: کلام قبل از «إلا» در استثناء مفرغ، ناقص است و معنی آن جز به ما بعد آن

تمام نمی شود

و از آن جهت مفرغ نامیده می شود که ما قبل «إلا» از طلب ما بعد آن فارغ و آسوده

است.

۱۷۷- مستثنی به «إلا» در دو جایگاه منصوب می شود :

۱- هر گاه استثناء به إلا متصل و موجب باشد.(موجب یعنی قبل از آن نفی، نهی یا استفهام انکاری نیامده باشد)

مانند: « قام القومُ إلا واحداً » واحداً: مستثنی متصل و موجب ( منصوب )

۲- هر گاه استثناء به إلا منقطع موجب یا غیر موجب باشد.

مانند: « ما احترقتِ الدارُ إلا الثيابَ » الثياب: منقطع غیر موجب ( منصوب )

۱۷۸- اگر استثناء متصل غیر موجب ( منفی ، نهی ، استفهام ) باشد، در این صورت مستثنی بدل از مستثنی منه باشد ترجیح دارد.

مانند : « لا يعاقبُ اللهُ الناسَ إلا الأشرارَ » پس « الأشرار » بدل از « الناس » است

۱۷۹- در استثناء مفرغ اعراب مستثنی بنا بر اقتضای ما قبل «إلا» قبل از دخول آن تغییر می کند، بنا براین اگر محتاج به مرفوع باشد ما بعد آن را رفع می دهیم و اگر محتاج به منصوب باشد ما بعد آن را نصب می دهیم و اگر محتاج به مجرور باشد ما بعد آن را جرّ می دهیم. مانند: « ما نجحَ إلا المجتهدُ » ما نجح = فعل بس فاعل نیاز داریم پس المجتهد مرفوع می شود

و این استثناء در کلام موجب ( خالی از نفی، نهی، استفهام) قرار نمی گیرد پس نمی گوید « قام إلا المجتهدُ »

ولی در این جمله چون کلام موجب است قاعده بالا در آن اجراء نمی شود.

۱۸۰- حکم مجرور شدن مستثنی به غیر و سوی بخاطر مضاف الیه بودن ، است.

مانند: « ما أكلتُ ثمراً غيرَ تَفاحَةٍ » تَفاحَةٍ مستثنی به غیر =مضاف الیه مجرور

غیر و سوی اعراب می شوند همانطور که مستثنی به اِلا اعراب می شد در همه ی احکام از نظر متصل یا منقطع یا مفرغ بودن مانند: «لَا أَقُولُ غَيْرَ الْحَقِّ» غیر = مفعول به منصوب یعنی می توان قبل از سوی و غیر «إِلا» فرض کرد و تمام احکامی که قبلاً برای اِلا گفته شد در این جا در نظر گرفت و برای غیر حرکت گذاری و برای سوی همان اعراب را تقدیراً در نظر گرفت .

۱۸۱- اگر خلا، عدا، حاشا بعنوان فعل بکار روند ما بعد آنها بنا بر مفعولیت منصوب می شوند

مانند: «سَجَدَ الْمَصْلُونَ خِلا الْمَرِيضِ» المرض = مفعول به منصوب برای خلا

و اگر بعنوان حرف جرّ بکار روند ما بعد آن مجرور می شود.

مانند: «وَقَفَ الْمَصْلُونَ حِلا الْمَرِيضِ» المرض = مجرور به حرف جرّ خلا

و اگر «ما» ی مصدریه قبل از خلا و عدا آمده باشد آنها را دو فعل به حساب می آوریم که نون وقایه می پذیرند .

مانند: «ما عدانی» ما = مصدریه عدا = فعل ن = نون وقایه ی = ضمیر

### ( درس ۳۶ ) مجرورات (حرف جرّ)

اسم در دو جایگاه مجرور می شود: هرگاه بعد از حرف جرّ قرار گیرد و دوم هرگاه مضاف الیه باشد.

۱۸۲- حروف جرّ ۳ قسم می باشند،

آنچه که بین اسم ظاهر و ضمیر مشترک است

و آنچه که مخصوص اسم ظاهر

و آنچه که مخصوص ضمیر است .

۱۸۳- حرف جرّی که بین اسم ظاهر و ضمیر مشترک است ده مورد است، و آن عبارت از

« مِنْ، إلی، عن، علی، فی، اللام، الباء، خلا، عدا، حاشا»

۱۸۴- حرف جرّی که مخصوص اسم ظاهر است ۸ مورد می باشد و آن عبارت است از

« رَبُّ، منذُ، مذُ، حتی ، الکاف، واو قسم، تاء قسم، کی»

۱۸۵- حرف جرّی که مخصوص ضمیر است و آن « لولا » می باشد که ضمیر متصل را

مجرور می کند و متعلقی برای آن نیست.

۱۸۶- حروف جرّ متعلق به فعل و مشتقات آن هستند و اگر دلالت بر وجود کند حذف آن

واجب است.

مانند: « القمرُ فی کبدِ السماءِ » یعنی القمر موجودٌ فی کبدِ السماءِ

## درس ۳۷ اضافه

۱۸۷- اضافه عبارت است از نسبت دادن یک اسم به اسم دیگر، مانند: « کتاب التلمیذِ » در

این مثال کتاب را به تلمیذ نسبت دادیم و اسم اول مضاف واسم دوم مضاف الیه نامیده می شود.

۱۸۸- حکم مضاف این است که خالی از «ال» و «تئوین» و «نون مثنی» و «نون جمع» و

آنچه که ملحق به این دو است ، باشد.

مانند: «بائعو الأزهار» و اسم مضاف (بائعو) طبق آنچه که اقتضای جمله است اعراب

می گیرد و حکم مضاف الیه این است که در هر حالی مجرور است .

۱۸۹- اضافه دو نوع است : معنوی که محضه نامیده می شود و لفظی که غیر محضه نامیده

می شود.

۱۹۰- اضافه معنوی عبارت است از نسبت دادن اسمی به اسم دیگر بر اساس معنای حرف

جر، مانند: « کتاب أخیک » یعنی لأخیک

و اضافه لفظی عبارت است از اضافه کردن صفت به موصوفش،

مانند: « الخفیف الظلُّ » یعنی خفیفٌ ظلُّهُ.

۱۹۱- اضافه معنوی مفید تعریف ( معرفه کردن) است، هرگاه که مضاف الیه معرفه باشد. «

کتاب أخیک» کتاب معرفه شد بخاطر اینکه برای اخیک بود. ( چون أخی معرفه به ضمیر است

(

و اگر مضاف الیه نکره باشد مفید تخصیص است، مانند: «أخو سفرٍ» پس آن مخصوص تر از

سخن تو است ( یعنی أخٌ) و چون معنی حرف جرّ دارد اضافه معنوی به آن گفته می شود.

۱۹۲- اضافه معنوی به معنای حرف جرّ «من» است هر گاه که مضاف الیه بیان کننده ی

جنس مضاف باشد مانند: « خاتم ذهبٍ » یعنی « من ذهبٍ »

۱۹۳- اضافه لفظی فایده تخفیف برای مضاف دارد چنانچه از تنوین و آنچه شبیه به آن است بی

نیاز می کند همانطور که سخن تو است: « آکلُ الثمرِ » بجای « آکلُ الثمرَ » و تخفیف وابسته به

لفظ است و به خاطر همین لفظیه به آن گفته می شود.

## اسمائی که به جز حالت اضافه اصلاً نمی آید

۱۹۴- اسمائی یافت می شوند که به جز حالت اضافه اصلاً نمی آیند چونکه آنها به خودی خود معنای کاملی ندارند و ناقص هستند پس واجب است که به اسم دیگری اضافه شوند تا معنای کاملی پیدا کنند.

فائدة: اسمائی که به جز حالت اضافه نمی آیند عبارت است از «کلّ، بعض، جمیع، مثل، شبه، غیر، سوی، کلا، کلتا، نحو، قباله، حذاء، ازاء، تجاه، تلقاء، سبحان، معاذ، مع، سائر، لَعْمَرُ (فی الْقَسَمِ)، ذو، ذات، أولو (جمع ذو)، أولات (جمع ذات من غیر لفظها)، بین، لدی، لدُن، عند، وحد، وَسَط، آی». هر اسمی که بعد از آنها واقع شود مجرور می شوند مانند: «کل الناس» و «بعض الشجر» الی آخر...

۱۹۵- «کلّ، بعض، جمیع، مع، آی» (در این اسمها) جایز است در نیت اضافه شوند پس مضاف الیه حذف می شوند و به صورت تنوین دار اعراب می شوند. مانند: «جاءوا جميعاً» یعنی «جميعهم» (همه ی آنها و «ذهبوا معاً» یعنی «بعضهم مع بعض») بعضی از آنها با بعضی دیگر)

۱۹۶- هم چنین جهت های ششگانه و آن عبارت است از «خلف، أمام، فوق، تحت، یمین، و شمال» و آنچه که مانند اینها در مورد آنها اجرا می شود مانند: «دون، قبل، بعد» هر گاه مضاف الیه شان حذف شود جایز است که:

- بصورت تنوین دار بکار برده شوند مانند بقیه اسم های نکره ی معرب مانند: «كنت قبلاً جاهلاً»

- اینکه مبنی بر ضم شوند مانند: «جاء قبلُ يا من قبلُ»
  - و اینکه بصورت غیر تنوین دار بیایند گویا که مضاف الیه ذکر شده .
- مانند: «جئتُ من قبلِ» یعنی «من قبله» یا «قبل» یعنی «قبله»

### آنچه که به جمله اضافه می شود

- ۱۹۷- بعضی از ظرفها به جمله ی خبریه که به مصدرش تأویل شده، اضافه می شوند مانند: « زرتُ صدیقک يومَ زارهُ الأعیانُ » یعنی «يومَ زیارةِ الأعیان له».
- ۱۹۸- ظرفی که اضافه کردندشان به جمله ی خبریه واجب است عبارتند از: «حيثُ، إذ، لَمَّا، إذا» در حالی که مبنی شدنش واجب است. مانند: «نزلتُ حيثُ إلینا بیعُ متفجرةً»
- ۱۹۹- مُذ و مُنذُ:

گاهی به جمله اضافه می شوند، مانند: «ما رأیتُهُ مُذ رَحَلَ (رَحَلَ یک جملیه ی فعلیه است) گاهی به مفرد( به یک اسم) ، مانند: «ما رأیتُهُ منذ یومین» (یومین یک اسم است)

- ۲۰۰- ظرفهای زمان مبهم متصرف هم مانند «حین و یوم» جایز است که به جمله اضافه شوند مانند: «جئتُ حینَ انقطعَ المطرُ»

فائده: آنچه که به جمله اضافه می شوند جایز است که بصورت اسم معرب ویا بصورت اسم مبنی اعراب بگیرد و اختیار است که بصورت اسم مبنی باشد هر گاه به جمله ی فعلیه ای که با کلمه ی مبنی شروع شده باشد. مانند: «علی حینَ عاتبتُ المشیبَ» (عاتبتُ فعل ماضی ومبنی است)

#### مبنی برفتح

واینکه معرب می شود هر گاه به جمله ای که با یک فعل معرب شروع شده باشد یعنی جمله ی بعدی آن چه فعلیه باشد چه اسمیه. (اگر با یک کلمه معرب شروع شود در این صورت خود این کلمات معرب هستند و طبق شرایط جمله اعراب می گیرند). مانند: «علی حینَ یعاتبُ المشیبَ»

مجرور به حرف جر



## اضافه ی لفظی

۲۰۱- اضافه ی لفظی می باشد هر گاه اولی صفتی و دومی معمولی برای آن صفت باشد،

مانند اضافه شدن اسم فاعل به مفعولش مانند: «بایعُ الخبز»؛

و اضافه شدن اسم مفعول به نایب فاعلش مانند: «محمودُ السیرة»؛

و اضافه شدن صفت مشبیه به فاعلش مانند: «الکریم الأصل».

فائده: در اسم فاعل و اسم مفعول شرط است که به معنی حال یا مستقبل باشند چون این

دو هر گاه به معنی ماضی باشند اضافه ی معنوی می شوند؛ مانند: «ضاربُ زیدِ أمس»

۲۰۲- در اضافه ی معنوی داخل شدن «ال» بر مضاف ممنوع است پس گفته نمیشود «المالکُ

البستان» و اما در اضافه ی لفظی (داخل شدن ال بر مضاف) جایز است به شرط اینکه به

مضاف الیه و یا آنچه که مضاف الیه به آن اضافه شده هم وجود داشته باشد؛ مانند: «أنتَ

الطاهرُ القلب»

فایده: حذف مضاف الیه مفرد جایز است هر گاه دلیل بعد از آن، بر آن هم دلالت

نماید (یعنی مضاف الیه دوم بر مضاف اولی هم دلالت نماید) و مضاف بر اعراب خود

باقی بماند و تئوینش حذف شود، مانند: «حصدنا قمحَ و شعیرَ الأرض» که در واقع به

این صورت بوده است: «حصدنا قمحَ الأرضِ و شعیرَ الأرض» (الأرضِ اولی حذف شده

چون الأرضِ دومی بر قمح هم دلالت می کند) و بهتر این است که اولی به اسم ظاهر و

دومی بر ضمیرش اضافه شود. مانند: «حصدنا قمحَ الأرضِ و شعیرَها».

## درس ۳۸ توابع (نعت)

اعراب کلمه بر ما بعدش جاری می شود پس کلمه ی متأخر مرفوع می گردد به علت مرفوع بودن کلمه ی متقدّم و یا منصوب می شود به علت منصوب بودنش و هم چنین الی آخر.

۲۰۳- نعت عبارت است از تابعی که بیان کننده ی صفتی است :

- از صفات موصوفش ، مانند: « توبٌ ممرقٌ » و به این نوع صفت، صفت حقیقی گفته می شود.
- از صفات متعلق به موصوف، مانند: « رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَوْلَهَا » و به آن نعت سببی گفته می شود.

بیشتر بدانیم:

در این مثال الظالم صفت برای أهل می باشد و این کلمه موصوف نیست بلکه کلمه ای است متعلق به موصوف (القرية) که در این صورت صفت (الظالم) در اعراب سه گانه و در معرفه و نکره بودن از ماقبل خود یعنی موصوف (القرية)، و در جنس یعنی مذکر و مؤنث بودن از مابعدش یعنی متعلق موصوف، تبعیت می کند در تعداد هم همیشه مفرد است.

در مثال مذکور: الظالم مجرور و معرفه است چون القرية (موصوف) مجرور و معرفه است و همچنین مذکر است چون أهل (متعلق موصوف) مذکر است و از نظر تعداد دائماً مفرد است.

فائده: فایده ی نعت یا صفت در اسم های معرفه ایضاح ( روشن کردن) است، مانند: « علی<sup>\*</sup> فقیه<sup>\*</sup>» واضح تر است از «علی<sup>\*</sup>» ( یعنی اگر بگوییم «علی فقیه» روشن تر است تا فقط بگوییم علی)

و فایده ی نعت یا صفت در اسم های نکره تخصیص است؛ مانند: «رجل شاعر<sup>\*</sup>» که خاص تر است از «رجل<sup>\*</sup>» تنها

۲۰۴- نعت دو قسم است: مشتق و مؤول به مشتق

۲۰۵- نعت مشتق ۴ نوع می باشد:

- اسم فاعل، مانند: «رجل فاضل»
- اسم مفعول ، مانند: «اليوم المشهود»
- صفت مشبیه، مانند: «رجل حسن وجهه»
- اسم تفضیل، مانند: «الطريق الأقوم»

۲۰۶- نعت مؤول به مشتق (یعنی نعتی که معنای مشتق می دهد) ۴ نوع است:

- اسم اشاره ی غیر مکانی ( یعنی منظور از این اسم اشاره، مکان نباشد)  
مانند: «صادقتُ الفتی هذا» یعنی آنچه به آن اشاره شده.
- اسم موصولی که همراه «ال» باشد، مانند: «یا أیُّها الذین آمنوا» یعنی مؤمنون
- عدد، مانند: «رأیتُ رجالاً ثلاثة» یعنی معدودهای این عدد
- اسم منسوب الیه، مانند: «هذا رجل لبنانی» یعنی منسوب به لبنان

۲۰۷- نعت یا صفتی حقیقی از لحاظ لفظ و معنی از ماقبل خود تبعیت می کند و به یک ضمیری، مطابق با موصوف ، درمفرد و مثنی و جمع و مذکر و مؤنث و معرفه و نکره، رفع می دهد. مانند: «مَرِيْمُ الطَّاهِرَةُ»

یعنی در نعت ( الطَّاهِرَةُ ) ضمیری وجود ( هی مستتر ) دارد که مطابق موصوف ( مَرِيْمُ ) مرفوع شده است. یعنی در واقع « هی » مستتر در الطَّاهِرَةُ است که الطَّاهِرَةُ را وادار به تبعیت از مَرِيْمُ می کند و الطَّاهِرَةُ در مفرد و مؤنث و معرفه از موصوف خود ( مَرِيْمُ ) تبعیت کرده است .

فائده: اگر موصوف جمع غیر عاقل باشد نعت (صفت) به صورت مفرد مؤنث می آید، مانند: « أَيَّامًا مَعْدُودَةً »؛ و جایز است صفتش به صورت جمع مؤنث سالم هم بیاید .  
« أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ »

۲۰۸- نعت سببی :

• هرگاه نعت سببی خالی از ضمیر منعت باشد فقط در اعراب و معرفه و نکره بودن از ماقبل خود تبعیت می کند نه چیز دیگر؛ و در مذکر و مؤنث بودن تابع ما بعدش می شود و همیشه از نظر تعداد مفرد است، مانند: « بستانٌ منورةٌ أزهارُهُ ».

منعوت نعت سببی

مثالهای دیگری از نعت سببی خالی از ضمیر:

رَجُلٌ عَالِمٌ أَبُوهُ	إِمْرَأَةٌ عَالِمٌ أَبُوهَا	رَجُلٌ عَالِمَةٌ أُمُّهُ	إِمْرَأَةٌ عَالِمَةٌ أُمُّهَا
رَجُلَانِ عَالِمٌ أَبُوهُمَا	إِمْرَأَتَانِ عَالِمٌ أَبُوهُمَا	رَجُلَانِ عَالِمَةٌ أُمُّهُمَا	إِمْرَأَتَانِ عَالِمَةٌ أُمُّهُمَا
رَجَالٌ عَالِمٌ أَبُوهُنَّ	نِسَاءٌ عَالِمٌ أَبُوهُنَّ	رَجَالٌ عَالِمَةٌ أُمُّهُم	نِسَاءٌ عَالِمَةٌ أُمُّهُنَّ

• اما هرگاه نعت به ضمیر منعوت رفع بدهد ( یعنی نعت حاوی ضمیر منعوت باشد) ؛ در این حالت قوانین نعت حقیقی در مورد آن اجرا می شود، مانند: «بستانُ جمیلُ الأزهارُ»

مثالهای دیگر:

رَجُلٌ عَالِمٌ الْأَبِ	إِمْرَأَةٌ عَالِمَةٌ الْأَبِ
رَجُلَانِ عَالِمَا الْأَبِ	إِمْرَأَتَانِ عَالِمَتَا الْأَبِ
رَجَالٌ عَالِمُوا الْأَبِ	نِسَاءٌ عَالِمَاتُ الْأَبِ

بیشتر بدانیم :

نعت به اعتبار معنایش به دو قسم تقسیم می شود:

الف ) نعت حقیقی: آنچه که بر معنایی در خود منعوت اصلی یا در آنچه که به منزله ی منعوت است دلالت می کند.

علامت نعت حقیقی این است که مشتمل بر ضمیر مستتر اصلی ویا منقول است که به منعوت باز می گردد.

مثال ۱: در عبارت « رَجُلٌ عَالِمٌ » : «عالمٌ» نعت حقیقی است و منعوتش اصلی و کلمه « رَجُلٌ » می باشد ، واین نعت «عالمٌ» معنایی را در خود منعوت اصلی مستقیماً تأیید میکند ( که همان عالم بودن است) و مشتمل بر ضمیر مستتر ( هو ) است که به منعوت « رَجُلٌ » باز می گردد.

مثال ۲: در عبارت « استمعتُ إلى خطيبِ فصيحِ اللسانِ » کلمه « فصیحِ » نعت حقیقی و منعوت آن « خطیبِ » می باشد ولی این منعوت اصلی نیست بلکه به منزله اصلی و در حکم آن است چرا که جمله در اصل این چنین بوده است « استمعتُ إلى خطيبِ فصیحِ لسانه » یعنی فصیح بودن صفتی برای لسان است نه خطیب؛ ولی در جمله تغییری جاری شده که باعث شده ضمیر بارز ( هـ ) جایگاهش را رها کرده و به صورت ضمیر مستتر ( هو ) در نعت « فصیحِ » قرار گیرد که به این ضمیر مستتر،

منقول می گویند و به سبب انتقال این ضمیر به مکان جدید نعت دلالت بر معنایی در منعوت « خطیب » می کند بعد از اینکه دلالت بر معنایی در چیز دیگری « لسان » کرد که با منعوت ارتباط داشت پس در جمله ی اخیر لسانُ فاعلی برای فصیح شمرده می شود ؛ و در این حالت گفته می شود که منعوت ( خطیب ) اصلی نیست بلکه به منزله منعوت است و کلمه « لسان » یعنی اسم ظاهر بعد از نعت بنا بر مجرور بودن مضاف الیه می باشد.

ب ( نعت سببی : نعت سببی دلالت می کند بر معنایی در شیء که بعد از آن قرار دارد ، این شیء ارتباطی با منعوت دارد .

علامت نعت سببی این است که بعد از آن غالباً اسم ظاهری قرار می گیرد که بوسیله نعت سببی مرفوع می شود و شامل ضمیری است که مستقیماً به منعوت باز می گردد و پیوستگی بین این ضمیر و اسم ظاهر که معنای نعت بر آن جاری شده، وجود دارد.

مثال : « هذا بيتٌ نظيفٌ غرُفه » در این مثال « نظيفَةٌ » نعت سببی است و « غرُفه » اسم ظاهر بعد از آن می باشد که چون فاعل نظیف است مرفوع شده و شامل ضمیر ( ه ) است که مستقیماً به « بيت » باز می گردد و بین این ضمیر و اسم ظاهر بعد از نعت « غرف » پیوستگی وجود دارد.

النحو الوافی، عباس حسن ؛ جلد ۳ ، صفحات: ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۵۲

۲۰۹- جمله، صفت واقع نمی شود مگر هر گاه جمله ی خبریه یا مانند آن باشد و جز اسم نکره بوسیله ی آن وصف نمی شود بنا به تأویل آن به نکره، ( یعنی موصوفِ جمله ی خبریه فقط اسم نکره می شود چون جمله، تأویل به نکره می گردد.) مانند: « جاء ولدٌ یرکضُ » یعنی « راکضاً »

دو فایده : ۱- اگر جمله ی خبری بعد از معرفه محضه (خالص) قرار گیرد، حال واقع می شود؛ مانند: « جاء الولدُ یرکضُ » یعنی « راکضاً »

۲- بسیار اتفاق می افتد که مصدر ، نعت قرار گیرد مانند: « شاهدٌ عدلٌ » یعنی « عادلٌ » که در این حال همیشه مفرد و مذکر است.

### درس ۳۹ (تأکید)

۲۱۰- تأکید که به آن «تأکید» هم گفته می شود، عبارت است از هرتابعی است که برای بیان تأکید امر متبوعش ذکر شود و آن دو نوع است لفظی و معنوی.

۲۱۱- تأکید لفظی عبارت است از تکرار لفظ تأکید شده (مؤکد) با خود لفظ یا با مترادفش. و این در اسم و ضمیر و فعل و حرف جوابی (یعنی حروفی که بوسیله ی آن جواب داده می شود مانند: نَعَمْ) و جمله واقع می شود، مانند: « سَقَطَتْ سَقَطَتْ بَابِلُ » و « هو هو فامسکوه » و « نَعَمْ نَعَمْ »

فائده: هر ضمیر متصلی با ضمیر منفصل مرفوعی مؤکد می شود چه مرفوع باشد چه منصوب یا مجرور، مانند: « قَمْتُ أَنَا » و « رَأَيْتِكِ أَنْتَ » و « مررتُ بهِ هو »

۲۱۲- تأکید معنوی عبارتست از آنچه:

- رفع توهم مضاف به مؤکد را می کند مانند: « جاء التلميذُ نَفْسَهُ ». ( یعنی در این جمله نفسه تأکیدی است برای دانش آموز که نسبت آمدن را برای خود دانش آموز ثابت می کند و آنرا از

مضاف فرضی (غیردانش آموز) که ممکن است دوست دانش آموز یا پدرش باشد را نفی می کند یعنی دوست یا پدر دانش آموز مد نظر نیست بلکه خود دانش آموز آمد).  
 یا رفع توهّم عدم اراده ی شمول را می نماید، مانند: «جاء القوم کُلُّهم». (همه ی قوم آمدند به این معنا که اگر احتمال می رفت که بعضی از قوم آمده باشند وقتی که «کُلُّهم» مؤکد می آید این توهّم را بر طرف می نماید و اراده ی همه ی قوم را می رساند یعنی بعضی از قوم نه، بلکه همه ی قوم آمدند.

۲۱۳- تأکید معنوی دو نوع است:

- تأکید نسبت و الفاظ آن، عبارت از «نفس» و «عین»
- و تأکید شمول و الفاظ آن عبارت از «کِلا، کِلتا، کُلّ، جمیع»

۲۱۴- «نفس» و «عین» مفرد و مثنی و جمع را مؤکد می کنند و به ضمیری اضافه می شوند که آن ضمیر با مؤکد در افراد و مذکر بودن و فروع آن دو مطابقت می کند، مانند: «جاءت المرأة عینها». و مجرور شدن آن دو به باء زائده جایز است، مانند: «جاء بنفسه»

فائده: «نفس و عین» در تأکید مثنی و جمع به «أنفس و أعین» جمع بسته می شوند.

۲۱۵- «کِلا» مذکر مثنی و «کِلتا» مؤنث مثنی را تأکید می کنند و ناچار از اضافه کردن آنها به ضمیری هستیم که در تشبیه بودن با مؤکد مطابقت کند. مانند: «سافر أخواک کِلاهما» و «رأیت أختیک کِلتیهما»



فائده: هر گاه «کِلا وکِلتا» به اسم ظاهر اضافه شوند الف آنها به حالت خود باقی می ماند و اعراب آنها تقدیری می شود، مانند: «جاءَ کِلا الرجلین»

• و اگر به ضمیر اضافه شوند اعراب مثنی را می پذیرند یعنی در حالت رفع «الف» و در حالت نصب و جرّ «ی» می گیرند و مانند: «رأیت الرجلین کلیهما».

۲۱۶- «کل وجمع» چیزهایی را تأکید می کنند که وقوع عمل بر بعضی از آنها هم ممکن باشد، مانند: «آمنَ القومُ کُلُّهم» یعنی همه ی قوم آمدند نه بعضی از آنها.

#### درس ۴۰ ( بدل )

۲۱۷- بدل عبارت است از تابعی که متبوعش خود آن باشد، مانند: «جاءَ أبوکَ سعیدٌ» یا جزئی از آن باشد، مانند: «طابَ أخوکَ قلبُهُ» یا بعضی یا قسمتی از وابسته های آن باشد، مانند: «أعجبنى البدرُ بهاؤُهُ»

• در این صورت تابع «بدل» و متبوع «مبدلٌ منه» نامیده می شود.

فائده: «سعیدٌ» بدلِ کل از کل و «قلبه» بدلِ بعض از کل و «بهاؤُهُ» بدلِ اِشتمال است زیرا «بهاء» (روشنی) از وابسته ها و مشتقات «بدر» (ماه کامل) است.

۲۱۸- بدل جز در اعراب از مبدل منه تبعیت نمی کند؛ و در غیر این (اعراب) می تواند با آن اختلاف داشته باشد.

فائده: جایز است بدل و مبدل منه هر دو معرفه یا هر دو نکره باشند و می تواند یکی از آنها معرفه و دیگری نکره باشد یا هر دو اسم ظاهر یا هر دو ضمیر یا هر دو فعل یا هر دو جمله باشند؛ و هر چه در اسمها از انواع بدل می تواند واقع شود، در افعال و جمله ها هم می تواند واقع شود. مانند: «إِنْ تَصَلِّ تَسْجُدْ لِرَحْمَتِ اللَّهِ يَرْحَمُكَ» ف «تَسْجُدْ» بدل بعض از کل برای «تصل» است زیرا «سجود» قسمتی از نماز است.

### درس ۴۱ (عطف)

۲۱۹- عطف دو نوع است: عطف بیان و عطف نسق

۲۲۰- عطف بیان عبارتست از تابع جامدی که مشهور تر از متبوع خود است؛ مانند: «هذا صاحبك سعيد» که «سعيد» عطف بیان است برای «صاحبك» و مشهور تر از آن است.

دو فائده: ۱- عطف بیان متبوعش را واضح می کند اگر متبوعش معرفه باشد همانطور که دیدی، و اگر (متبوعش) نکره باشد آن را مخصوص می نماید؛ مانند: «لبستُ ثوباً جبَّةً» پس «جُبَّةً» اخص از ثوب است.

هر چه جایز است که عطف بیان باشد جایز است که بدلِ کل از کل باشد و در این صورت صحیح است که یکی را جانشین دیگری کنیم یا از یکی مستغنی باشیم (یعنی بتوانی حذف کنی)، بنابراین در جمله «هذا صاحبك سعيد» جایز است که بگوئی «هذا سعيد» یعنی «سعيد» جای «صاحبك» را گرفته، و اگر بگوئی «هذا صاحبك» و از «سعيد» مستغنی شده باشی (این در حالت بدلی است) و اگر این کار درست نباشد آن را عطف بیان می گوئی.

۲۲۱- احکام عطف بیان با متبوعش مانند احکام نعت حقیقی با معوتش است.

۲۲۲- عطف نسق عبارت است از تابعی که با متبوعش بوسیله یکی از حروف عطف پیوند دارد. و این مشارکت یا:

- در لفظ یعنی اعراب و معنی هر دو است مانند: « فی حَقْلِنَا تینٌ و زیتونٌ »
- یا فقط در لفظ است مانند: « فی حَقْلِنَا تینٌ لَا زیتونٌ »
- و در غیر این مورد اختلاف آن دو جایز است، مانند: « أبو التلمیذِ و أمُّه ».

دوفائده: ۱- به ضمیر مرفوع متصل چه بارز باشد و چه مستتر چیزی عطف نمی شود مگر اینکه با ضمیر مرفوع منفصل مؤ کد شده باشد، مانند: « قمتُ أنا و أخوک » یا بعد از آنکه بین معطوف و معطوف علیه فاصله ای آمده باشد، مانند: « سافرتُ الیومَ و الخادمُ ». اما ضمیر متصل منصوب و ضمیر منفصل بدون این شرط به آن عطف می شود، مانند: « رأیتکَ و أباک ».

۲- اگر بر ضمیر مجرور عطف شود تکرار عامل جر واجب است چه حرف، چه اسم باشد؛ اگر چه

فاصله ای میان آنها باشد، مانند: « رغبتُ فیهِ و فی حدیثِهِ »

۲۲۳- عطف میان دو فعل که در صیغه متفق باشند بخاطر مناسبت جایز است، مانند: « تکلمتُ و أجادتُ » و « یحیی و یمیت » و « قُم فأنذر ».

۲۲۴- بین دو جمله عطف صورت می گیرد در صورتی که هر دو در خبری بودن مانند:

« اقتربتِ الساعَةُ و انشقَّ القمرُ ». یا انشائی بودن؛ مانند: « کُلوا و اشربوا و لا تُسرفوا ». متفق باشند.

مراجع و منابع مورد مطالعه واستفاده:

- ١- مبادئ العربية ، معلم رشيد الشرتوتى، تلخيص وتنقيح: محمد حسين رحيمى
- ٢- موسوعة النحو والصرف و الإعراب ، اميل بديع يعقوب ، مترجم :قاسم بستانى-محمد رضا يوسفى
- ٣- مبادئ العربية ، معلم رشيد الشرتوتى، مترجم: محمد جواد شريعت
- ٤- كتاب النحو الوافى ، عباس حسن ، ٤ جلد
- ٥- كتاب النحو الواضح فى القواعد اللغة العربية للمرحلة الابتدائية، على الجارم و مصطفى أمين

عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَهْلٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي (ع)  
عَلَّمَنِي شَيْئاً إِذَا أَنَا قُلْتُهُ كُنْتُ مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ قَالَ  
فَكَتَبَ بِخَطِّ أَغْرَفُهُ أَكْثَرَ مِنْ تِلَاوَةِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَرَطَّبُ شَفْتَيْكَ  
بِالاسْتِغْفَارِ.

اسماعیل بن سهل گوید: خدمت امام جواد(ع) نوشتم چیزی  
به من تعلیم فرما که اگر آن را بگویم (بخوانم) در دنیا و  
آخرت با شما باشم حضرت به خط خود نوشت: سوره «إِنَّا  
انزلنا» را زیاد بخوان و لبهایت به گفتن استغفار «تر» باشد،  
( یعنی آنقدر استغفار کنی که هیچگاه لب خشک نشود).

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال ؛ ص ۱۶۵